



سری گنیش و نمہ

بعد حمد و سپاس حضرت آدم علیہ السلام
 که واحد و قادر بی انبار است
 بنده یحیی ان کر پارام عرض کنی
 که درین زمان چند تقلید پرستان
 سحری کیش بسا اوراق مانند
 تحفه الہند در مذمت دہرم قدیم
 و مذہب رجم ہنود سیاه کردہ اند
 اگرچہ تحریرشان چند ان قابلیت دید
 و التفات ارباب تحقیق ندارد و چونکہ
 بعض مسلمانان بچگونگی از حایہ علم عامی

و اثر تعصب و کینہ در خواطرشان
 ساریست آنرا دلیلی دانستہ
 بنا بر دل آزاری شخاص این دہرم
 بنو اندن آن ہنگامہ مضحکہ را اگر ہم
 ہر چند منشی اندرسن بجوابش
 کتابی تحفۃ الاسلام بقالب طبع
 در آورده اما چون ہر قدر تحقیق تر شود
 عزیزتر است لهذا رسالہ مذکور سوم بہ
 مدینہ تحقیق قلم برداشتہ می نگارند
 و مقاصد آنرا بیک مقدمہ و دو باب
 بیان میکنم باب اول

در جواب شبہات محمدیان
 بر اعتقادات دہرم قدیم ہنود
 باب دوم در بعض
 شبہات علمی بر ملت مسلمانان
 بدین شرط کہ تحقیر انبیاء و کلاں
 تران آن ملت ہمانا حوالہ قلم
 راست نگارن ختمہ دل شکنی
 احباب مسلمین گروانہ اندر شہتہ
 بقول آنکس تا توانی در رون
 کس مخراش + کاندہین راہ
 خارا باشد از نیجات

که بدین سنود آزار دمی هیچ جاندار
روان باشد و دیگر نفس بدگیر برتر بود
لواء قلم را بمیدان مد علمی افراز
بو که مقبول نظایر و مطبوع طبایع
گرد و هفتصد که بداند از اعتراض مصنف
تحفه الهی و مجید و ملت هنود
هیچ اثری عارض نیست و نیز علوم
عالیه شاستر این طبقه متافلسف
دخلی عاید نمیکند بعضی قصص پورا
که بمنزله تواریخ این علم اند اعتراضی
چند بیان کرده که بچند وجه سهل
الدفع اند و جداول اینکه بنظر مستر
و همراهمان او حکایات پورانه است
اند یا محال اگر محال اند اعتراض بر محال
عبث و فضول خواهد بود اگر لفظی
اند هر چه که دوست چون حق بودن
مذهب سنود و اعتقادشان هم
حق بود و برخلاف حق خلاف
باطل باشد پس اعتراضات متضرر
خلاف باشد و چه دویم اینکه بنا
دین سنود بر سید او عقاید این طبقه
دهرم شاستر یعنی سمرتی با
شاستر اند که از سوشش

سالمان مرا حل تحقیق و فاسکشان
مذوق تصنیف اند و بنا بر عقایدشان
بر آلت و دران همچو قصص و حکایات
را دخلی نیست و نه معارضات احدی
را اثری و علوم این گروه بسیار چون
اقسام بیان کرن یعنی صرف و نحو اند
و به صرف و نحو این گروه چند کتب با
که از صد هزار بیت افزونتر اند مانند
پهانش بیارن که صد هزار بیت است
و شرح آن مانند کسیت و ممت
که بجز تحصیل ده پانزده سال استعداد
در آن نمی شود و فصاحت و بلاغت
که آنرا ساهت شاستر بینا مند
درین فن صد کتب نادره و واضح
و نیا شاستر و آن قسم است گوتم و
قناد و دران نیز صد کتب اند
که اوق چون علوم فلسفه یعنی علم طبی
و حکمت الهی و مناظره با شاستر
و میان شاستر و آن بر دو قسم
قسم اول در علم کلام و قسم دوم
در توحید ذات و معرفت ایزد چون
که اول را یورب میمان و دوم را
اوتر میمان میگویند و هر یک

از ان صد کتاب موجود اند و با
مسایل باریک که بجز فکر ثاقبان
بفهم نرسد در قالب سخن نیست اند
سانکه و جوگشا ستر که از ان صانکه
مبنی بر حکمت الهی و طبی لطری
دیگر و جوگشا ستر که از ان صانکه
ریاضی این گروه ریاض سخن نظای
بی اندازه بوده است چنانچه در علم حساب
که آن پانچی کنت است یعنی علم عدد
و بیج کنت یعنی جبر مقابله که با انگری
الجبر نام است با اعتراض مضمون
و بسوق عبارت در آورده اند که
اھنی علم مقدار و هندست همچو اقلیدس
و از علم مہیت که آنرا با اصطلاح ایشان
بهوگول و کھگول نامند سجد مانت
یعنی کتاب معتقد از زمان درازند
نیفن اند و شرح و حواشی آن بسیار
و آنکه مصنفین دیگر تصنیف نموده
بسیار اند چون سمرات سمانت
که مہاراجہ جی سنگه سوامی جرجی پو
تصنیف کنانیدہ در فن احکام با
احکام است بر طرازند که اہل شاستر
نامند و آن نیز دو قسم باشد

جانب و مازک و در هر یک مصد
کتاب است و نیمی شاستر یعنی علم
آداب الالوک و اخلاق مدنی و
منزلی و درین بسیار کتاب اند
از نه شاستر یعنی علم معاشی و
سکینت شاستر که در فن موی
است و مصنفان این فن گوئی
سبقت ربوده اند و یک شاستر
یعنی علم طب که در آن نیز چند اسم
اند چون شاربیک یعنی شترنج و غیره
در معالجات که این صد هزار بیت
افزون تر است و در ناموس اکبر
آنرا هر م شاستر گویند سمرتی با
شاستر اند و شروع و محوای آن
بیشمار علی نه القیاس بسیاری
علوم مادره در شاستر اند که انقباض
گفت در نیاید و مبد و این علوم
بید یعنی کتاب آسمانی اند که آن
عبارت از چهار بید است -
رگ بید و حجر بید و شام بید
و اترب بید و در هر بید چند شعبه
اند مثلاً شعبه شام بید هزار و شصت
رگ بید پنج و شصت حجر بید شصت و شصت

و شعبه اترب بید نه نوشته اند
و در هر بید آنکه کتاب است آنرا
سنگت نام اند و بر همین شرح
آن شش علوم دیگر راجع و بید
داند یعنی شکشا و کلب و گرت
و چپند و بیکارن و جوش که بجز
خواندن این شش علوم کامل در
تحصیل بید ممکن نیست و پورنها
تواریخ خاندان فرمان رومیان هستند
و قصص و حکایات ایشان اند
و چون سخن بدینجا رسید گویم که
حکایات پورنها اگر محتاج تباول
اند که بجز فکر ثاقب بفهم نرسند
گر نه بید بر در شتر چشیم
چشمه آفتاب را چه گناه
راست خواهی هزار چشم چنان
کور بهتر نه آفتاب سیاه
و شک نیست که علما و فضلاء سلاویه
در معالی آیات قرآن غیر تباول
پر داخت اند پس دعوی مدعی
و اعراض معترض باطل بود و بر
اثبات مدعا طرازم که در هر م است
بهاگوت در اسکند چهارم حکا

راجه پرنجن است بدانکه در زبا
پیشین راجه بود و پرنجن نام و
داشت که آنرا ادکیات نامید
راجه عالیجاه میخواست که شاهر
دانشین و مسموره فصاحت قرین
بود باش برگزیند چنانچه روز
گذشتش بسواد ای افتاد و باطل
جنوب بر کوه هلاله شهری دید
پیر از نقش و نگار و عمارت یافت
مگلوون و رنگین کار که منازل لرزا
چون عارض کلا عذارا گین و
ممن خانهای دگلشایش چو
پیشانی نیکبختان کشته و روشن
جبین و بجوای آن باغی
یافت بکمال نرسبت و فضا که سبز
مطرا از اهتر از هوا او طراوت
پیراویه هر سو صبا بخار مش نازک
افزا سلسل آبشارش را اگر بنا طره
سحر کاران پر رخا رستی هم
سنبل تا بدار بخود می چید آب
انبارش را که بر سبزه دینا کار میغلط
اگر بشناع مانتاب بر زبر جد
افلاک سنجم مروارید غلطان

که کل جهان آتش فتنه تر میگرد
در دامن سحر بود حورهای که آفتاب
آتش ده دو هفته را آینه شعله
دوی در کلاه مشکبارش غزل آتشی
داش بزل نهادی و کس از
مهر میانش در خدمت او نمانده
باری پنج سر در با پیش آمده
راجه که بیک نگاه گرفتار دامن
نگار بادام چشم گشته پری
ای ماه جبین سیتی و درین گلشن
لجآمدی که من مفتون تماشای
چشم هست توام و حیران بدهای
تبسم تو آن گل رخ جو باد که من
هم نمیدانم که کیستم و از کجا آمدم
این همون محافظان من اندالقصه
راجه که بنظاره رخساره آن باز بستم
چاک برگریبان جان می خورد آن
پری ویش را بسک از و اج کشیده
چنان محو رخسار کفزارش گردیده
که بدین جمال آن حورشان می
نیامید و بی گفته آن نو
لعل شکفته هیچکار نگه میدی اتفاقاً
روزی راجه خود کام بلا پیش آن دایم

برای آختن شکاری بدامن سحر
شتافت و با جانداران را بنجاک
فنا انداخته چون عنان معاود
بر تافت از آتش عیشش که برو
مستولی بود بی تابانه بسوی خانه
و سر مشرک جانانه در آمده و دیک
آن بدر کمال چون هلال از لال شام
عباد و بر خاک جا دارد چنانچه
راجه سر اسیر را بیای نماندش
گذاشته عفو تقصیرات خود خواست
و نگذاشت که کاری بی استرفای
آن دلربا نماید سخن مختصر آن سحر
خام عشق آن پری خسار چنان غافل
از مال کار بود که عمر جوانی و حال زندگانی
را در طلب لذات فانی طایفه العین
در باخت و چند بیک راجه گنبد
که سر گروه سه صد و شصت جوانان
خونخواره بود شهر را محاصره نموده
دست بناراج کشود و ازین سو محافظ
شهر مقابله در زیده تا صبح بلار
گیر ستان و کار و بار مردانه مستعد بود
مگر آخر که تاب کار زار ندیده اطلاع
واقع را بموقف عرض راجه رسید

و راجه که بکنار خوابت بود هیچ
چاره در خود ندید و نیز بنگاه نام خرم
بهرای بی و پر جوهر برادران خود
در شهر رسیده بنگاه گیر و دار را بر طرف
راجه مدحش چون دید که شهرش
ویران و سپاه گریزان و پر جوهر نام
دیوی بهر سوی آتش افشان است
ناچار با دل داغدار در یادش هر دو بار
و محبت دلدار گریستن گرفت که
درین آشنای نام افریتی کمند گرد
راجا انداخته کشتن کشتن لب
حسرت و حرمان از خانه ویران بد
بر و آتشی بشهر در داد و راجه در
فراق یار و دیار جان عزیز را در دست
و چون خیالش بجهت زود بود
بقالب زنی در آمده آخر کار بعد از
بسیار باغش شور خود کرد و بیعت
حیات سپرده بود مستعد خنجر
شده چه بینید که او گیات نام
رفیق نخستین شنای دیرین در آنجا
رسیده به آن گرفتار دام هوس میگو
که ای غافل فراسوش کار و
ای دیوانه غفلت شعاری آنچه دایم است

که بر کرده و اینچه خیال عبت که بگو
 پیوسته بار می از اصل خوش غافل
 بوده و این هستی موهوم که چون
 سایه سحاب یا نقش بر آب است
 دلت ربوده نمیدانی که ما تو میدهم
 یک آشیانه و نور یک کاشانه بده
 ایم بقلعه تو در اصل خودی آن جوهر
 پاک که می گرد بسودای تو افلاک
 ای جوایمی کلام چون سخن بدینجا
 رسید بگویش دل شنو که را چه برخن
 تا ویل از نفس انسانیت و شهردار
 از جسم و اوکیات که بمعنی بی نام و
 نشان است کنایه از پروردگار و
 باغ مراد از حسن ظن بری و نازنین معنی
 حرص و بیاوردن همه امیالش چون اگر
 عشره و مار که که پنج سر و پنج پر
 آن یعنی دم که در شاسته پنجگونه اعتبار
 کرده اند و تا ویل از فرمانروای لشکر
 دلبست و غرض از نه در نه منافذ
 که در جسم انسان است و شکار باختن
 کنایه بخوابشهای شبانه روزی
 دنیای دون پرداختن و بهوا و بهو
 جهان ناپایدار شتافتن است

و از محض مراد حریص بودن
 و چند بیک کنایه از سال که
 صید و شصت روز اند و غارت
 کردن شهر تا ویل است از سپهر شدن
 عمر جوانی و در بیگام معنی پیرایه
 دفع او بیمارها و پر جوار تب
 محرو و معنی خوف مرگ یعنی
 آن غفلت بنیان که محبوب
 حقیقی را شناخته بهوای دنیای
 دون عمر عزیز را از دست میدهم
 آخر کار گرفت چنین رخ و الم بوده
 بصدیاس ازین دار است اسیر
 بجنایه مرگ می افتد و تا ویل از اکیان
 یعنی نادانی آمدن و جایل غافل
 بودن از علم الهیت و گفتن اوکیات
 که غافل هستی تا ویل از خوف پروردگار
 در عاقبت کار باعث محروم ماندن
 از معرفت ایزد و چون و نجات ابدی
 و لذات سرمدی بقول مولوی مستوی است
 سه بشنازنی چون حکایت میکنند
 و از جدا کیمیا شکایت میکنند
 سینه خوانم شرح مشرق از فراق
 تا بگویم شرح درد اشتیاق

و از این
 سخن

از بیستان تا مله بریده اند
 از لایم مرده وزن نالیده
 و همچنان حکایت میکنند که
 آنرا دانه می و متصل مسکن چاه
 عمیق می است و ماری زیر خاک در
 قعر آجیاه بود بخوابش از در چون
 روزی آنکس بچاه افتاد چون
 از خوف جان دست و پایی زد
 دست آن پاشی که در دیوار آرد
 چاه روئیده بود رسید آنرا محاکم
 گرفت و دو موش پنج آتش
 را بدندان قطع می کرد و بالای آجیاه
 درختی بود که گشاده خاند بر گشته
 و از آنجانه قطره شهد میکید و
 بر زبان آتش نفس می رسید آنکس
 غافل از مال کار بطاعت نوشش
 از خوف چاه و خطر تیش بار خلاق
 بیا سو که دیده بقعر چاه نینداخت
 چون در اصل پنج شاخ استوار
 باندک زمان از پای افکنده گشت
 و آنکس بچاه افتاد و همانگاه
 مار جان شیرین در داد تا ویل از
 چنان آ که کنایه از شخص از او

حالی است و چاه عمیق عیار
یابی دون و فرض از ناز نرنک
دل دوست افتادن بشاخ ایام
دل نایب ایدار است و در موش
و بابت از روز و شب که ایام عمر
مرا طع میکنند و چشیدن شهید لذت
نار مالی پس مراد از این چنین است که
را گمان در جهان نازان بجز نایب
نکاح محمول لذت جسمانی که بقا نشاید
از مرگ خویش غافل مانده خیال
بهمال کار نمیکند و نیز گویند که چرا
جز به نیت گادی دید که عبارت
به گاو و دهم است و چارپای آن
از دست و سوج و دیا و تب معنی
روح و راستی و سوج بمعنی طهارت
است و دیار حم را گویند و تب
بمعنی عبادت و زهد یعنی هر کس
در هر شیشه باشد و بند و بود
حق گوید و راستی پسند و همیشه
مسکهر و متورع ماند و رحم کند بر هر
ذبیحیات و عبادت پروردگار
کند و کسیکه متعصب باین چارپا
صفت باشد اهل دهر آنرا

گویند و هانلس بدهرم قائم
در اسخ باشد و نیز آورده اند
که راجه پر کجست بد در خود کلک
پنج جای بخشید اول مکانات
ز نهایی قحبه دوم میخانه سوم قمار چهارم
ربانیم نخوت زر غرض ازینست
که درین پنج جای آثار کلک یعنی
بدی و گناه باشند پس شش نیست
که حکایات پوران اکثر بر تاول
چنانچه در احوال هندوستان و
تحقیقات و توصیف مذکور
هندو در آئین کبری ذکر است
که آنچه زبان زد روزگار است
که هندو اینر دیهال را انبا زگرد
مزع راستی ندارد خداست
و وحدت گزینی این طایفه
و نشین آمد بو که شورش
فرو نشینند و آویزه درونی
و برونی آشتی گرید و خاران
مخالفت و دشمنی چنین زاده است
که در خون نگر یک آئین خود را حق
پنداشته بدلی شکنی دیگران
بندگان بهمت بست و خون

بخاک استخس و آبروی بختن غازه
و پنداری شده اگر نختی چشم دل
بنیای بودی در ضمن شو بنگاه بی نیستی
هر کسی بخود در ماند و از سوگواری خوش
بکار دیگر نبرد آخری و در درجه انبکست
از کلام شاهزاده بی اندوه دارا شکوه
است که اگر کتب تصوف بنظر در آورده
مگر تشنگی طلب توحید که بکبر است بی نیاز
و مبهم زیاده میشد و سده های فوق
بنحاطی رسید که حل آن خبر کلام الهی
امکان نداشت و چون قرآن مجید
و فرقان کریم اکثری مرموز است و مانند گاه
آن کمیاب خواست که جمیع کتب سماوی
بنظر در آرد چنانچه نظریه تورات و
انجیل و زبور و دیگر معصوم انداخت
اما بیان توحید در آن هم مجمل و مرموز
بود در پی آن شد که از چه جهت در
هندوستان وحدت عیان گفتگو
توحید بسیار و علمای طایفه قدیم
هند را بر وحدت انکاری صرف
گفتاری نیست بلکه باین اعتبار آورده
بر خلاف این وقت که خود را علمای حق
اند و در پی قتل و آزار و تکفیر و انکار

خدا شناسان و موجدان افتاده
 بر زبان راه خدا اند چنانچه بعد از تحقیق
 بسیار معلوم شد که در میان قوم
 هنوز چار کتاب آسمانی که برگزیده
 و جبرمید و شام بید و آتیه
 بر انبیا و انوقت بر جمیع حکام
 ظاهر شده و این معنی از همین کتابها
 ظاهر است و خلاصه جمیع اسرار
 سلوک و توحید در آن درج است
 و آنرا بیکت می نامند چون نظر
 بر اصل وحدت ذات بود و خواست
 که این بیکت را که گنج توحید
 بر زبان فارسی در آورده و لفظ
 بیکت در سبک معنی اسرار
 پوشیدنی است لهذا این جامع
 آنرا از این اسلام و کونین
 ادیان بلکه از بعض اقوام بنو و ادیان
 دارند و غنای مطلب جمیع اولیا
 اله است و در شان نبوی میفرماید
 ترجمه نموده و بر شیک و پر سخنی
 سر میخاست و نمی یافت از این
 بجز ب قدیمی که بیکت می باشد
 این کتاب و توحید

و بحمد توحید است و مطابق
 قرآن مجید بلکه تفسیر آنست بر کتاب
 یافت چون ظاهر می شود که این
 آیه بینه در حق این کتاب
 قدیم است که در آن بقرآن کریم
 فی کتاب مکنون لایسته الا المظهر
 تنزیل من رب العالمین - یعنی
 قرآن کریم در کتابیست که آن کتاب
 پنهان است و او را در آن نمیکند
 مگر در بیکت مظهر باشد و این نازل
 شده است از پروردگار عالمیان
 و از لفظ مکنون صریح معلوم میشود
 که این آیه در حق توحید و کمال
 و زبوریت چیر که آن پوشید
 و از لفظ تنزیل چنین ظاهر
 میشود که در حق این مکتوب
 چنانچه بیکت که بمعنی سر پوشیده
 نیست اصل این کتاب است
 صریح آیه ای قرآن مجید بعینه
 در آن یافت میشود پس تحقیق
 پیوست که کتاب کسوت این
 کتاب تقدیر شده و آن نام
 این کتاب

دارا شکوه و از عرفا و علما و
 اهل اسلام میرزا منظر خاغان و
 ملفوظات خود میگوید که آنچه از
 اهل هند معلوم میشود اینست
 رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش
 نوع انسانی برای اصلاح معاش
 و معاد کتابی مسمی به بید که در
 دفتر و از دو شتاب احکام آمده
 و اخبار ماضی و مستقبل است
 بتوسط ملکی برهما نام که اله و جا
 ایجا در عالم است فرستاده
 جمیع فرق ایشان در توحید
 باری تعالی اتفاق دارند و اله
 حادث و مخلوق مسبب
 اتم از بقا و عالم جبرای
 بیکت بدین حدیث است
 تغییر از لغات و بعد از
 اینها را در بیکت و اینها
 را چنانچه در توحید قرار داده
 در تحصیل علوم و دوزم در تحصیل
 و اول در رسوم در تحصیل اعمال
 تصفیه نفس و جهاد در شوق و اله
 تحریک امرت کمال بود انسا

در حیات کبری که آنرا بجاگشت خود
بزرگ میگویند است شرف میمانند
و قواعد و اصول و اینها نظم و
انساق تکمیل دارد پس برین است
در عقیده صحیح هندو بر توحید
ذات و وحدت وجودی
و حضرت باری است و هندو دفتر
را سوجه اند و نزد ایشان حضرت
نگار باری بهر جا و هر مکان محیط است
از هیچ دره از ممکنات از و خالی نباشد
نمود در دل خود و در زمین و آتش و
جاء و آفتاب و حیات و پیکر و تار هر چه
تیمو است تصور آن ذات صمد نموده
پرستش و عبادت نمایند -
او اعتراف اول هندو اینست
که ایشان را انباز گیرند لهذا مشرک اند
بجواب دعوی مدعی برائتین
بوز میرایه صدق معرا و از دیا ر
در تحقیق بصرف رخ رانده است
که اگر وجهی در شاستر و درم هندو
از و بودن خدا و شرک ذات باری
انکار می کند که نیست بلکه توحید
ذات پروردگار عزرا ستمه چنانکه

در دین هندو است و در دیگر
نیست چنانچه در کلام آسمانی که
بسیار است توحید ذات پروردگار
ثابت و همچنین در نیا شاستر
که عبارت از حکمت الهی و بعضی است
و بیدار است شاستر که علم تصوف
است بتوحید ذات صمد
دلایل نوشته اند بلکه کتابی مستحق
ادویت سدی محض در اثبات
توحید ذات و البطل شرک
دوی تصنیف است و این کتاب منتهی
بر قواعد حکمت الهیه و تصوف باشد
که صمد دلیل عقیدیه برین قائم کرده اند
مگر فهم آنرا و عقل متین باید پس اگر
کسی را دیده دل بینا بود و اندک این
فرقه بیزدان پرست بتوحید ذات
از همه ادیان گوی سبقت ربوده
اند و ما سوای ذات حضرت این
نمود جهان را همه بود مانند شایای
مانی خواب پندارند بجز توحید ذات
هیچ سخن ندارند چنانچه شرتی بید
میفرماید - که بنیاد علم تصوف
برین است و معنی آن چنین که

تحقیق خدا واحد است و لا شریک
و همچنان در نیا شاستر در صفات
ربانی است که یا یعنی شمار نوشته اند
که آن احدیت است و در سرتی
بهاگوت بیاس حکیم میفرماید -
که نزد او این است که واحد است
پروردگار و در هستی ظهور است
و شاید یعنی ناظر همه حال و منزه
و متغایب است و فاعل مختار
و قادر است و اعتراف دوم
بدین هندو خدا بدو قسم است از گن
سگن و از جنبش مایا سگن ظاهر است
برج یعنی قوت بهیمه دست یعنی قوت
عقلیه و تم یعنی قوت خصمیه و از ان
ش قوت سه خدای باشد
جواب مصنف و همراهمان او
بیمار نادانی اند چه که زبهار لفظ سگن
در شاستر جائی نیست و غلطی که
است مگر لفظ سگن بهشت شخص را
که از لفظ خبر نباشد معنی آن چه خواهد
فهمید اما گویم که در دین هندو بذات
باری تعالی که منزه و متغایب از جسم
جسمانی است هرگز قسم را نیاورد

ذرات آن واجب و واحد و لا شریک
و قدیم و محیط بر شئی و علم و قدرت
آن عظیم ذات حضرت آنست چنانچه
شعری می بید بین می فرماید پس
نسب لایم که معتز من از کجا دو خداست
کرده اعتراض می سازند و آنکه از هر دو
سکن روانیت البت ارباب تصوف
این دهرم اعتبارات برای معرفت
توحید بذات واحد کرده اند و هرگز
ذات منزله الصفات و سکن
مشبه الصفات چنانچه صوفیه اسلامی
هم چنین طومر می نمایند یعنی باو شای
چون عدل کرد عادل شد چون شای
کرد شجاع پس دو جسم بودن با دشا
درین شتر و نیست همین طومر صوفیه
برای معرفت حقیقی اعتبارات فضل کرده
اند و در هرگز و سکن صرف تفاوت
اعتباری باعتبار صفات در ذات واحد
بنظر نفین اراده در آفرینش و خالق بود
است و در نهان ذات واحد چنانچه
همه مواج توحید گویونانک صاحب
می فرمایند سه نفر کن آب سکن همی
سوی که کلا دار جن بکلی موی
و آنکه معنی رج دست و تم قوت می و
عقلی و غضبی قول مصنف است بکلی
و رج قوی مصنف و هم ایمان اوست
که هرگز معنی لفظی نفی شده تا اعتراض
چه رسد حال آنکه معنی رج قدرت آفرینش
و ست قوت پرورش و قیام است و
تم قدرت فنا و نه قوت تباهی و غضبی که
بنظر مصنف تعلق بجهت و این در
نماید و برهما عبارت از موهل آفرینش
و تبشیر موهل پرورش و مهاد و موهل
فنا است چنانچه جبر اسل و موهل کمال و
اسرافیل که استانیه در کتب خود بران

قابل اند عبارت ازین آرد شایراده
پژوه دارا شده او نیست ما هم بدین
و کفر فرموده و در کتب شایر است
که در قیامت کبری می جباری است
موکل مذکور نالو و شوند پس خداست و اند
اعتراض سوم می شود خدا را بیکریه
و اند و صورتی از سنگ یا چوب ساخته
بمعابد دارند و عبادت او کنند و خدا
خویش انگارند که بت پرستی عبارت ازین است
جواب چنین نیست که بدین موهل
از جسم و جدی است و اند از کاجوئی
سروپ میگویند یعنی بی جسم و عین نور
و صفات متکثری و مت اچیا و آنست که
دو باشد یعنی فعل و اراده و علم آن قدیم
باشد و صفات حضرت آن عینی ذات
آن باشد و ذات آن منزه و متعالی از
گفت و خیال بر تر باشد چنانچه می فرماید
معنی آن اینست که اریکتر است از بارها
و بزرگتر است از همه بزرگی و او نیز شری
و دیگر می فرماید که بیایک یعنی محیط بر همه
باشد و هیچ اثری از او خالی نباشد و سب
سکتی مان یعنی قادر بر فعل که خواهد است
کریم و مکریم و انتها کریم در شان اوست
یعنی هر چه خواهد آنگند و آنکه سیکری از چو
یا سنگ در عبادت بکار آرند بزرگتر از او
بیچون نیست و نباشد بلکه از بزرگتر آن
او تباری این فرقه که وسیله نجات اند
می باشد و این همه برای جمع قلب است
گویند که اگر احدی بمنزل خالی بنا بر عبادت
الهی براد جمع حواس را و در حجاب خالی
بر یاد حیرت بران مستوی گردد و بر جمع
کردن قلب توانا نباشد بهتر است که
باو تار که وسیله جلیه است نگاری اند خیال
بر بند و تاجرت بر راه نیاید و از ان
استعداد و استعداد خواهد تا قابل شود

معرفت الهی در دلو سید ال
طلب قاری باشد و در معرفت در موهل
گرد و چنانچه بنیاده لال را گویند که برین
شیر بر شایخ و رختی یا برام مبتدی آید
حالا که قمر بر فلک است و بدین سمت آن
مرادی ماحصل گردد همچنان در پیش
سپهری اوتار را نماید معرفت الهی حاصل
گردد چنانچه عارفان اسلامی هم در عبارت
تصور صورت مرشد کنند و عوام سلام
از خالقها و مراد اولیا استمداد و حاجات
خواهند و زیارت از عبادت دارند و اهل
تشیع در عبادت نقطه تفاوت یعنی سیکر
روحه امام صاحب کلامی آرند و اهل
بوده مثل بنویسند شش اشکال می کشند
و از عیسی روشن کتبک سیکر حضرت عیسی
و حضرت مریم را بر شش کنند پس تحقیق
که نشاء و ایدان بالا لافان دریت پرستی
است و مال همه واحد و نگه و از سیکر بنویسند
مهاد و بر حاست تاویل آن درین دهرم
او تر یوران و دیو یاری چهل و یک آمده
اینست که از چهار سر بر سر چهار سید مراد
داریم و طرقتی بر آب که بدست آن قوی
میگرفتند اند عبارت ازین عالم غیبی است
و جاد دست لشن حی اشاره بخار طوطی است
و کوشتی می یعنی جواهر جبهاتیب که در گاو
شان میگویند مرد از آفتاب است و برون
گر نام جانوری زیر سواری آن قلدی سیکر
و مزیت از دل انسان که محل انوار الهی است
و همچنان از پنج سر مهاد و پنج عنصر و از
سته چشم انوار ثلاث ماه و خورشید و اکثر
مراد است اعتراض چهارم
در مهابارت درج است که برهما و شش
و مهاد و یونان تری رکی فرقه بزرگان
گفتند که عریان شده ثامن بدو عورت
رکی که پاکدامن و عقیقه بود و چشمت

در خط و در عباد او بر سر خط نشسته
بیت خود را به نجواب در علم و فضل
و در محنت شاستر الفصح کلامی است که
جهت واجبت لکنان در ریاضت
یعنی استغفار و اجبت لکنان را
گویند که جزوی معنی کلام از آن گذشت
کرده شود و علت غایی قایم داشته آید
چنانچه در نهجی بطرز فصاحت علم است
عبارت نقش بر ساهوین و مبادی و افق
و نشان حذف باشد و علت غایی
از آن که در شان محاربه کلامی و علت
تضامی عقیقه است که گویند عاقل و نجوان
صواب و عقل یعنی معصوم و پاک شدند
سازان در جبهه با کلامی و عفت عورت
مشعشقی شد و لفظ عربی تاویل است
از کشف قسطنطین عادات و اعتراض
بیچین و از کلام مبالغه که در بدین لوران
استک باقیته میشود که روزی اندک از آن
مبادی و رفته چون لوران شاخت نشوی
فشانش برسد و از غضب مبادی و آتش
فرار گشت از و جلند بر نام عفت یعنی بوجوه
آمده مادی و بها جنگ پیوست پس بکانه
اش پیش بر نام زوجه او رفت از دعای
پوشش سنگ شد و زن مسطور هم خود را
بسوخت و از خاکش بخت تلمی بر گویند
که میندودان برکش را به پو جان کلام
بکار می برند جواب چون پیشتر
که از ده آیه سخن شروع کردیم شاستر
بسا نفیستار باستعارات و تاویل
و اینها میندودان درین مقام از آن
دل که فرموده است که مبادی و از مبادی
مبادی نفس انسانی است و آتش بر سر
کنایه از اشتغال می باشد و از مبادی
مبادی از نفس انسانی است و آتش بر سر
کنایه از اشتغال می باشد و از مبادی

از علم حقیقی است یعنی کلمات از برده
عقل حقیقی است و در کلام
مضامین در حقایق نظریات است
شدن نشان کنایه از مبادی و کلام
علم الیقین و حقیقت برنده از افروختن
شعاع عرفان یعنی هر که بدین منزلت برسد
به نهایت مدارج سعادت رسیده باشد
و در شانه جمال مقدس علومیات که
عبارت از حکمت حقیقی است مقصود
کرده به اعتراض شاستر در
شاید لوران می گویند که اگر کلام را از
نات نشان بقبول آمد بر مبادی و
رسید و خالق خود را نشان خدای تعالی
درین اثنا از غیب لنگ لای غایب
شد که بر ساهوین تا ده هزار سال پیش
انتهای آن دو دیدند و کتبش رسیدند
پس این کلام است به جواب معنی
از مبادی خود معنی لنگ شاستر
لنگ در بنجام او از آثار و نشان است
چنانچه در تاویل لوران و در کلام
مبالغه تمیز است که در لوران جمع شده
لنگ سرستی ندی که نام دریا است
معین کردند قیاس باید کرد که اگر
از لنگ آلت مراد بودی معین نمودن
لنگ دریا چه معنی داشت پس معنی لنگ
آثار و نشان است نه آلت که مصنف
و میرا هیالش در خفا خود خیال کرده و
لنگ بر مبادی و ملاح حقیقیه می شود جسم
طبیعی که از خواشش حواس عشره و
نفس تعین گرفته است باشد چنانچه
پو جان مبادی و اول لنگ نیاس یعنی خیال
سر و چشم و گوش و غیره در آن می کشند
و از پو جان پو جان پو جان در مقام
مبادی و ملاح پو جان است که از آن
مبادی و ملاح پو جان پو جان

شاید کلامی ثابت می باشد
و اعتراض شاستر به مبالغه شاستر
که بقول میندودان از مبادی شاستر افضل
است در آن نوشته که چون او را این
مبادی بذات الهی پیوست مخلوقات
سید گشت معاد الهی می گاه است
جواب در مبادی شاستر
او را یعنی جبل و نفس لای نوشته اند
نه بذات حضرت حق و مبادی ملاح این
طبیقه عبارت از خواشش و ارادت الهی است
و گویند که فاعل حقیقی قدیم بالذات است
و چون مبادی تعین اراده بذات محمد
تخلیق گرفت و فیضش عالم گشت این
کلام نهایت باریک واری است و هیچ
نقص درین راه نیابد و حکما برین الفاظ
است بقول شاستر
ز موی اینجاست به مبادی بر سر
قلب دری دانده اعتراض شاستر
در مبادی شاستر آفرینش عالم از خدا
نیست که از پرستی و پو جان است به جواب
مقصود از قواعد علم شاستر باطل خبر است
و الفاظ چند از زبان اعدا بر سر مبادی
در مبادی شاستر آفرینش از پرستی و پو جان
از طبیعت کلی است و پو جان غرض از
فاعل حقیقی یعنی خدا پس همین بدو
حکماست و اعتراض را در خط و درین بیت
و این قول شاستر معنی بر اصول
علوم اعلی است و یک لفظ شنیدن
از زبان کسی خط و نقص میشود که از آن
تحصیل علوم نماید مانند بیان که عبارت
از معرفت و شناخت شری است البته مختصر
کامل فراوان است تا بابت سال تحصیل
تمام و بعدش نیاست شاستر عبارت از
منطق و مناظره و حکمت طبیعی و الهی
و هر یک کتاب از آن لای و شاستر

گویند و دعوی صد دلیل و محبت
خود از آن افتد بر آینه درسی سال
تحصیل شود بعد از آن از این معانی
بیدار است شایسته و ساکت شایسته و پاک
که خود نمیدانم که شخص مجهول که در هیچ
غلط بودن فقط شایسته می باشد
چنانچه فقط سخن با سخن می گویند
مثلاً اینکه بگوید در علوم عربیه هم مهارتی دارد
چون خط و قلم می کند و این سخن را بگوید
شایسته می بر تو اعد حکمت از برای
از واحد بخیر می واحد صادر نمی باشد
پس بودن بر کتی ضرر بر دیگر که حکما از
عقل اول یاد کرده اند و صوفیه عشق را
ایشان نبوده و فلسفه طبیعت کلی در باب
بیدار است شایسته و صاحبان ساکنه
شایسته بر کتی گفته اند - الو احد لا
لصدر عنه الا الواحد - اعتراض هم
در میان شایسته خدا خالق نیست بلکه
پسایش عالم از اعمال است و نزد بعضی
آفرینش عالم از اجزای است که در کمال
گویند و نزد بعضی از سببها و یعنی
خاصیت خداوند از این سخن که بگوید
در شایسته خود خدا تعالی خالق نیست
اگر هست معطل و بجا می آید و نمی
شناخته اند اگر خدا تعالی معطل باشد
جهان که دارد و از روی زمین که آن صفات
حضرت پروردگار مبرهن اند خلاف این
بنوده و جواب اگر چه اعتراض در
تراش است لیکن بنویسیم که میانه
شایسته منبری بر دو قسم است اول در
پورب میان که در نفس آن حکم می آید
بپاس حکم است و من ثانی آن او تر
میانه که حکم آن خود سببی بیار
جی است چنانچه در طب و دین و
علمی و علمی و منی اگر چه بنویسیم

علاج تصدیف اما بجز شریح بدن
از طریق علاج در آن ذکر نیست و
در نفس علی خاص ذکر طریق علاج در
من است همچنان در پورب میان
که من اول است که در اعمال شایسته
خیرات و مبرات و تقوی و جنگ یعنی
قربانی است و این بنا بر پاک بودن
لذات لیش لذات نفسانی است بقول
سازمکافات عمل غافل مشو بگنبد از
گندم بر وید جوز جو - میگویم که بر
انسان عمل میکند یعنی آن می آید و
دنیا منزه آخرت است و در دنیا
که من ثانی است ذکر معرفت الهی و
توحید حضرت ناقصی است پس
که نخست به اعمال نیک می آید مستحق
سزاوار شناسای الهی نگردد پس این
تصور می راه نده چنانچه سوتره و
سارک پاس که در او تر میان
تصدیف حکم می پاس است می نگارم
که معنی آن این است که چون از احکام
پورب میان باشد طهارت و خیرات
و مبرات فارغ شد باید تلاش کند در
معرفت الهی و همچنان سوتره و معرفت
که معنی آن چنین است خدا آن است
که آفرید و پروردگار شمار او نیز شایسته
باید میفرماید معنی آن اینست از
آنکه عالم پیدا شده و پرورش می آید
و قدر گرفته است و حال کار رجوع بآن
میکنند معرفت آن کتب عالم از معرفت
سوال میگویم که در میان شایسته اگر
پروردگار خالق نیست پس این کلام
میان آن چه حقیقت و چه کلام
معتبر باطل است و آن که منترض
از معطل بودن خدا بدین مبدء و ان
و سعادت و خوش است دیدن از جهان

اعمال خویش و بدین سبب
فاعل مختار بودن باری تعالی می گویند
آفرین بر چنین نفس او که از این سبب
نقص در عادل بودن حضرت ایزد
یعنی صادر می شوند اول اینکه
جزای اعمال نیست پس خدا که یک
بنفاس ساخت و دیگر را پادشاه کمال
علم و جبر و ذات خالق راه دید که اثر
در شایسته و کم دوش گویند و همچنان
یکی را بخش و یک را در داد و پدید آورده و
دیگری را محبت و تندرست اگر مکافات
نیست پس خدا بقول سلمان بن عبد
لی انصاف و جابر است که سبب
را قایده نموده و دیگری را بی گناه
معصومیت گرفتار کرده و قاضی آنی
یعنی عمل نکرده حاصل شدن و مکافات
اعمال کرده ضایع بودن این ثابت
می شود که اگر تری بر پستی و کثرت
می گویند و از این که نام نقص شایسته
و بدین بنود خدا عالم و عادل و رحیم
بی گناه و معصیت اصل کسی را در قضا
حقوبت و بر نفیر باید بلکه خیر و شر بر
به انسان میسر شد چنانچه اعمال و چنانکه
اعمال که بدی آنرا کم نامند خیر آید
یعنی وی روح نیستند پس از خود هیچ
نمی توانند بخشد و از جانب فاعل حقیقی
چنانچه اعمال بر سر حاصل می شود بگذا
در سنکرت که بر پهل و آمار و در کار را
گویند که با محفل در شایسته باید تا این
ایک نفهم در آید اعتراض در هم
بدین سبب که آن نوشته است اگر چه
و منکر سر شایسته می نماید و بگویند آزار
میرساند خدا تعالی سبب اختیار میکنند
و چه حکمت در آید بنا بر این اما او تار
می خوانند چنانچه بقول بعضی

بیت و جواهر شریف خدا تعالی بسط غیا
نموده در جواب چونک شاست
مبنی بر توحید است و کما سنو قوه
موجوده و در شان بیان وحدت وجود
ذات باری است و نشان این علم
بزرگ چنین است که جمیع اشیا ی بر تو
ایزوی اند قطع نظر ازین بین اوتارای
مشهوره بر تو ذات تیش اند و مرکز
این عالم این نیست که جان روح
یک اوتار بعد از قطع تعلق جسد به بزرگ
و بزرگ از یعنی روح جناب سری رام به
جناب سری کرشن جی پیوست بلکه نور
متحد و از تیش که مبداء کل است قاضی
میشود چنانچه این کلام برین دلیلست
که بقول شاست بر سر ام یک از بر تو ذات
تیش است یعنی مبداء کل آفرینش و در جهان
عبد اوتار سر ام بطور ادراک پس بین
گیش یک از شردن اوتارای متحد و
نقص و از نیشود بلکه همین در حای
وحدت حقیقی است که عقل سلیم باید که
بمعانی و تفرقه و حق از باطل شناسد
صاحب دستان این معنی را بسیط
بیان نموده که مقتضی از زبان فارسی
خبری ندارد تا بر موز شاست چه رسد
چنانچه صاحب کتاب ارشد و تیش
این تیش می گوید چنانکه نزد حق تعالی
است که عقل اول علم الهیست و نفس کل
حیات و صفات ایزد متعال برین
مقام متمیز میگردد همچنان که بر جها
خالقیت میخوانند و آنکه گفته میشود
که بر با تیر آ پیری اشارت یکمال او
و از تیش صفت محبت میخوانند و نظر
کل مراد دارند و روانی که از نفس کل
اول فالعین شایع اوتار گویند و اوتار
بر تو ذات تیش است و برین معنی باید

والت نفوسی که از نفس کل قاضی
شوند با صطلاح شاست اوتار را برین
لغزش که عبارت از نفس کل است
باشند که آنرا صوفیه حیات الهی گفته
چون قدم حیات صفت حق است
لاجرم نفوسی که از نفس کل که حیات
است قاضی شوند یکمال ذاتی رسند
و چون از ابدان دارین و از نفس کل
لش است یک شوند فاشی پس ازین
حاست که برین تیره موده ذات
حقیقی را محیط هستی دانند و بر توحید
ذات هزاره دلایل برگزینند بقول
حق جان جهانست و جهان جلدین
احساس ملایکه حواس این تن
اجرام عناصر و مواد اعضا و جود
همین است و دیگر بهر فن و آنگاه
مقتضی از خیال واهی می نگارد که
خدا به جسم حیوانات درست نیست
چرا که جسم حیوانی اول لفظ و مفهومیست
در شک و جهل و خون می خورد و ولول و لول
بخوردن و نوشیدن و غیره پدید میشود
ازین در الهیت نقص وارد می شود
خصوص چنین حیوانات مثل خود
و غیره که کر به انشک باشند جواب
اوتار بودن بریم معنی ذات الهی هرگز
و در شاست بر نوشته بلکه از تیش که مبداء
آفرینش است ظهور اوتار نوشته اند چنانچه
سباق نگارش و سابق گذارش نیست
و اوتار هرگز از بطون مادر در آمده اند
بلکه همچنان از قوت بر فعل آمده اند چنانچه
در نگار اوتار از ستون خانه پیدا شدند
و چنانکه اوتار از ناقوس و سری کرشن مباد
در پهلوی جناب دیوکی چنانچه در بریم بیوت
پوران است که توالی سری کرشن مباد
نموده بلکه محض خیال شده که فرزند تولد

شده و وقت پیدا شدن جوان نشان
ساله بنظر بینایان در آمدند و چون سری
بسد بود محبت کرد و بصورت طفل در آمد
و الهام شد که گوگل در خانه من است
لهذا آنرا باب شاست برادرها و گویند
یعنی از پرده خفا به فعل آمدند اینست
مضمون شلوک آن پوران از کرشن
کشد ادبهای جفتم - و آنجا باراه او
گفته شده اند اشارت بدالست که جمیع
اشیا بر تو ذات ایزد تعالی اند
نقصه ازین لازم می آید چنانچه صاحب
دستان می گوید که صفوی و شکیا بحث
کردند متکا گفت بیزم از خدا یکا در
خود و غیره اظهار کن صفوی پاسخ داد
ترا نمودم از ایزدی که در حیوانات ظهور
در حیوانات نیست محیط نیست ناقص
و ناراست و ازین کمال نقص بداد
او راه یابد مقتضی را اگر عقل در بود
اینچنین واهی گفته که مفید عقل است
چه اگر خدا محیط نیست ناقص است پس
یک مکان خواهد بود و کسی که مکان
خواهد جسم و به انقسام مکان انقسام
کلیس هم لازم آید پس از این معنی شما
جسم دار و ناقص قرار ناسنجان الهی
اینچنانکه است که واجب را بصفتان
می نشانند قطع نظر ازین صاحب دستان
می نویسد که مراد حکما و این فرق اند چنانچه
آب است و کورم مراد برین تیش و ترنگه
رب شجاعت افسر علی هذا بقول
در هر چه دیدهم تو نمودار بوده ای
نامنوده رخ تو چه بسیار بوده و آنکه
مقتضی و حاسیان خام طبع از اوتار
بودن جناب کرشن مباد ارج شک
کرده اند ظاهرا که در احادیث معنی بیان
حدیث صحیح در پیچ بردن آن ذات قدسی

آمده است و در فتوحات کی مرچ و
آن را نیاید است و کان کی المیند جنبه
اسود اللون و سیه کلون و ازین ثابت
که مقترض و نامی او بر قول و کلام پیشتر
هم اعتبار ندارند آنکه مقترض و مقترض
بیکری سری جنبه نام را موسوم به یوسف
گذاشته و از اصل منی خبر نداشته میگویم
که شبیه جنبه نامند آنجا بیا کرده راجه
اند و من است چنانچه در کتاب امین اکبری
هم ازین ذکر کرده مگر مقترض طوریکه علم
شاستر جاهل مطلق است هالو راز فاکا
هم خیلی بی بهره و بی خبر اگر چه در یو رانها
ذکر آن شرع و خارج است اما در امین
اکبری ترجمه آن نیست که بر ساحل دریای
شور مسجد جنبه نام در و پیکر سری گشتن
مباراج از صندل ساخته اند گویند که در
اندو من مرزبان نیلگیر سیرت دانستند
بر منی را بگنبدن سوزن برای شهر آبادی
فرستاد و بهنگام و نیز و شش در آمده
کنار درای شور که این جای یافت و در
بیکر جاج می جید نگاهه زاعی را دید که
در یاور شد و من شوی که کرده نیایش گوی
نمود بر من از کار کرد او به شکفت در ماند
چون زبان جالوران میدانست از مال
پریش نمود او پاسخ داد که من از گز
دیو تا بوم نفرین بر حضرت گری مرادین
پیکر آورده بیکه از سیمونان گفت که از
جهان آفرین در اینجا نظری خاص دارد
هر که چند کرد این سرزمین بسرد و در
سپش روی دل آورد و زود و بکار
گواید بر من ازین قعبه راجه را آگاهی داد
بزرگش شهر آباد شد جای خاص را
عبادت گاه ساخت راجه شی و او گری
نموده بر ستر نیایش گری بر اسو و شنید
که فلان روز بر ساحل دریا چشم انتظار

کشتن چو بی بر رازی بجاه و دو انگشت
ممنون بکشد دست خواهد آمد بر گرو بجا
داشتن بخت روز بکشد و بر صورتیکه
بر آید در آن خانه و در پیشش و چنان
راجه در بیداری یافت و آنرا بیاوری
الهام جنبه نام نهاده بر زو و او بر
در گرفت نیایش گاه که در آمد و او را
خرق عادات و کرامات از او برگذازند
کامیاب لازم سلیمان گز رالی چون برین
دیار جبهه و سستی یافت آن بیکر را و اثر
انداخت نه سوخت و پس در دریا
شور بنگاه بسته افکند باب نرفت
باز بر آورده در آنجا گذاشت اینست
عبارت امین اکبری در ذکر صوبه یو و
پس ازین مبرهن است که من جنبه نام
از یو بدو تار نیست و او را در کو قیل از
گدشتن و در هزار چهار صد سال و گزری
تقریباً با قهای صوبه بار و گیمای بوجد
وجود آمده مختصر عنده سبب بود و چنین
شدند حیرانم از مومر خان بعلم که نصیب
عین دیدار می بیند دارند و از علم فارسی
هم خبری ندارند از اعراض در دین مکه
فرشتگان نمودند و نه زن و بیشین
فرشتگان مرد و عورت اند آنها را و یو
و دیوی می گویند - جواب به اگر در دین
مسلمانان نمودند نه عورت پس گشت
خواستند بود و نیز نیاید که مرچ نادان
بدتر از دم و به دهرم نبود چنان ثابت
است که دیوتا بالقوس مجرده اند که
حکما عقول گویند و حکما عقل اول را آدم
معنوی گفته پس با اصطلاح شاستر دیوتا
و دیوی مراد میباشند چنانچه از هر
که علم عربی شنس نامونث سماعی گفته اند
و لغت منونث یاد میکنند پس ازین
لازم نمی آید که شمس عورت باشد

همچنین مراد از دیوتا است و با سستی
این دیوی مراد از کسی نمی قدرت
است چنانچه از شستی قوت عاقل
مراد دارند و در ملک شمس که در عقل
سیرج العبد اند و عقل در آن ملک نیست
لهذا این ملک را ملک سستی قرار داده اند
نه این که سستی عورت او مولدش باشد
اعتراض ۱۵ - زنا نمودن بر سر
رکبی بد ختران طاحان که سستی نام
و پیدایش یاس دیو نیز وجیت گزشت
آن دختر راجه شستن و صحبت یاس
به عورت پس آن او که سستی و تولد
راجه پانژ و دیو و دیو گزشت گشتی زوجه او
از دیوتا بود و دیو شوی در ویدی راج
پانژ و دیو - جواب - منونث
فقیر این حکایت پیش جنبانی کرده مگر
نمی دانند که از عمارت شاستر گرفته
منی شود که بر سر رکبی با سستی صحبت
نموده چه اگر چنین بودی بکارت او
زایل شد و از آن محل کشیدی و پس از
نه ماه طفل زایش کرد حالا که زشت است
صاف یافته می شود که بکارت او زایل
نشده و همان زمان طفلان صلیب
و رحم مادر ظهور آمد و در طرفه العین
شده بعبادت الهی سر برادر گرفت
مختصر علم توحید و صاحب بر او افتاد
گشت پس ظهور همچو امر از خواش و کار
پراشتر رکبی است اگر چه بنظر ظاهر چنان
صورت پرست وجود همچو امر از محالات
می نماید اما چنانکه ظهور حضرت عیسی
و دیگر حضرت مانند حضرت آدم چنانست
این معنی هم از قدرت الهی بوشست جنبه
در علم تاریخ عربی مندرج که از بنی انقوا
هم فرزند نبی پدر از نو الهی پیداست
حکایات مریم اگر بنویس - انقوا

چنانکه در دی و در سائر که میگوید سالی
در سالی بارستان است در سالی
خداوند زشتیست پیغمبر باید که بر زمین بیاید
اما از سالی پس و اما از زمین پس
کس چنانکه زشتیست در دل دارد که زشتیست
تو بر سالی که سالیان جبر کنند و کرد و زشتیست
زشتیست در سالی که سالیان سالی از سالی
که بر سالی که سالیان سالی از سالی
و خود موجودات گردانند و خود موجودات
و دیگر از سالی که سالیان سالی از سالی
کنند و سالیان سالی از سالی
فرموده سالی بر سالی سالی از سالی
اقرار می در میان نیست و دیگر از سالی
یعنی واسطه نیست پس از سالی
مسئله ثابت شد که حضرت پروردگار صفت
باید یوحی فرموده بلکه زشتیست پیغمبر را
از دادن جواب عاجز دانسته الهام و
تلقین فرمود تا قابل و سالی از دادن
جواب بسبب یوحی شده و آنکه از اولاد
که رفتن گشتی زوجه را چه پانزده از اولاد
معرض گفته جای قیاس است که این
گشتی بقول شاستر که خود معرض بران
قابل است از اولاد است و در سالی
روح مجوده و از عالم علوی پس علویان را
باسفلی چنانکه است و سالی از سالی
در جواب این شبهه آورده اند چنانچه
شکوک را کنند یووان نیست که تخمین
پانزده و آن فی الحقیقت یک شخص اندر
در نه در دهرم سالی از سالی
چنانکه نیست چه اگر می بود سالی یا سالی
و دیگر کسی جای تخمین یافته می شاستر
یقین باید دانست که تخمین شاستر
صورت بسیار اندک بخیر و بیوفی عقل
سلیم و حکمت صمد خیال میسر
چنانکه اعتراض ۱۴ - گویند چنانکه

بود و زوجه او الهام نام داشت اندر و
عاشق شد و اتفاق ماه نصف شب
چون صبح آوازی نمود عابد صبح
دانسته بهر عمل بهر یاری گشت شافت
و اندر فرصت یافته بجای اش خیزد و
عابد از دریا به جریافت که بهر شتاب
بسیار است و این آمده ماه که نگهبان
بدر زشتی بود مرگ شالا که سالی از سالی
فرست زوجه را دعای بکرد و
جواب چنانکه تاویل این حکایت چنان
است که الهام عبارت از طبیعت عابد است
و این معنی از لفظ الهام یافته چه معنی الهام
در زبان سنسکرت غیر شکر است یعنی
طبیعت او به شهودات نفسانی حرکت
مندی کرد و از اندر مراد نفس آواره است
و ماه اشاره به توانی شهودی و آواز زشتی
کنایه از ستونی شدن او و از گشت مراد
عقل است که او را از زمین آگاه کرد و پس
آمدن عابد بجای اشاره به پوش آمدن
اوست که چون بهوش آمد در یافت
که قوت شهودی در بان خانه است و سالی
آماره به طبیعت او متفق شده و از گشت مراد
مراد جامه بریز گاری است و بهر عابد
شدن یعنی طالبان شهوت را پیش
داغ رسوایی است و اندر از دعای بد
دادن کنایه بر اینکه پیروان لغزش بیان
نزد گویند عقوبات و ذلت میبایز زانمی
و آنکه معرض در فصل دوم کتاب خود
و کرد و در قرآن کلام الهی می نویسد شعی
اندر من در تحفه الاسلام جواب اول
شایان بیان کرده که راقم را تنگتر از آن
بلحاظ دل آزاری اکثر احباب تامل است
قول معرض - بمقتضای عقل می
آسمانی در آن زبان باید بود که در آج
او در عالم باشد و آن زبان عربیت

که قرآن با نیست جواب عامل داند
که کلام بدو صفت باید بود یا کلامی که
در تمام عالم رواج دارد و این قسم هیچ
کلامی نیست و با خاص کلامی که زبان
هر یک ملک نباشد بلکه از همه زبانها اعتبار
داشته باشد چنانچه زبان شاستر است
که بهر تحصیل سالی سال کمال آن مشکل و
زبان هیچ ملک نیست پس لابد کلام الهی
نه مثل قرآن که زبان مردم عربیت و در
قرآن مجید اکثر اختلاف آیات است که
آنها نسخ و منسوخ نام نهاده اند و در
میدر که اکثر اختلاف نیست و آنکه قول سالی
است که کلام الهی چنان باید که در تمام عالم
مشهور و رواج پذیرد و بهر سالی
جواب معرض سالی از سالی
تمام عالم خبر می دهد نمیدانند که در اکثر بلاد
یورپ مانند امریکا جنوبی و شمالی و
و اکثر اطراف عالم چین و سیاه
کافران و سوامی این در اکثر اطراف
هندوستان نام مسلمان و زبان عربی
نیست چنانکه اعتراض ۱۵ - باید که کلام الهی
محفوظ ماند و بزور و تعدی مخالفان آن
معدوم نشود چنانچه مذکور است
جواب معرض از سالی از سالی
بخیر محض است نمیدانند که گشت شاستر
تقصیف سنون بشمار و دهر بسیار
چنانچه از یووانها و بقاعده علم نجوم و
بیست شاستر از سالی از سالی
ظاهر است و درین مدت درازا گشتی
مخالفان این دهرم ضعیف و عداوت نموده
خصوص یادشان قتل و اسلامیه از
نقص مذهمی بدین فقره متراضی نزار
ظلم و تعدی را داشته مثل تامل
سالیان که در سالی از سالی
بکرمی هر ملک مهند و آن تاخت و تار

سایکینا مان مشرب قدیم نمود را
قتل کرده بنار نقشب و کینه در میان
گذاشت و بعدش سلطان محمود غزنوی
بار بار تاخت و تاراج نموده مال و اسباب
بردم و بنار کشت شایسته بغارت برد و همچنین
بهر تیغور گورگان برین دیار تاخت آورده
تمام ملک را با خیال و دیران نموده حکم
قضا مثالی بر قتل عام بلاد هندوستان
جاری نمود و خصوص بر سر دیوار هزاران
جان یگینا جان نمود و در دره و دره فین
انداخت گمر برادران شک و سپاس است
که حمایت از دی سوز این دهرم پاک
آفتاب مثال آفاق گیر است و کرد و کرد
مردم بدین دین و کیش موجود اند که خاک
در سینه و دستان برینده کرده و متجاوزانند
و با وصف دستبرد مخالفان دین محفوظ
مانده پس بقول مقرر حق بن ساخته خدا
بهین آید که بدین محمدی تا حال چنین دهر
نرسیده و خطایان که عقیده ایشان
هم بدین مینویسند و زیاده از بدست
گور باشند بقول استاد لفظ
سوز آن ابر رحمت در نشان است
مید و میخانه با مهر و نشان است
سبحان الله چه فصاحت عبارت و بیاد است
مضمون شایسته است که اکنون در
جرمن که از مالک یورپ است
هم رواج عام یافته و رولق تمام گرفته
و علماء و اکابر ملک مثل که سرمد فضیلتی
ناهار آن سرزمین میباشد در ترجمه
رگبید میگوید که رگبید خبرهای
راست از سپیدایش عالم میدهد و دین
هنو ویدیا بلکه تمام عالم است و گاهی
محض بر تو حدیث الهی است و هیچ زبان
فصیح تر از آن نیست و اصل
بر تو دین هنو و ویدیا و بر زبان سحر

ست همچنان لب کلمات در ستایش
شایسته خصوص رگبید مصنفانه
و محققانه نگاشته که علمای یورپ را
بر مصنف مسطور اقرار است
اعتراف ۱۸ - بید از زبان برهما
گویند و گاهی از بنیاس دیو درشت
نمیشود که سید هندوان کلام کیت
واکر بالیشان رسیده اگر گویند کلام
الهیست و از برهما رسیده معلوم
نیست که برهما در اصل وجود دارد یا
صرف خیال بندگی بزرگان شمایست
اگر مقرر بر وجود برهما شایسته است
بسی بی پروای که نسبت برهما کرده نیز
باطل و عیب خواهد بود بدینکه بید کلام
الهیست و قدیم چنانکه واجب الوجود
قدیم است کلام او هم قدیم باید بود که آن
بید است چون در آغاز آفرینش
برهما وجود دارد بید بر او منکشف شد
و از برهما بمنو که از فرزان وایان تخت
رسید و از ورکیش بران قدسی نژاد
و بنیاس دیو مضامین بید را استعنا
نموده جدا جدا منقسم چهار حصه نمود
فانتهی و آنکه مقرر از احوال سری
کرشنجی مهاباراج می گوید جای عورت
که از دریافت حال کار کردن و سید
سجاست هزارا معجزه و اعجاز بدین یافت
میشوند مثل بر داشتن کوه کران گورد
بسرگشت کوچک چند روز در عمر
بجبال و عاجز نمودن مار زهر بار را که
کالی نام داشت و نابود نمودن اسب
غفریتان خو خوار و بنا نمودن شعله
در وسط دریای شور و کشید و سارین
ساکنان شهر متبر را بهمان شب در حالت
خواب در دوار کاو زنده کردن فرزند
مرد

سکه بنارس را و چون آن سزار را
ازو شان صادر و آنکه مقرر
کرده نام عورت یگان را که بنو
زنده بود زن خود گردانید
چنین دماغ پیوده و بختن خیال
است و در دوع محض حیرت را بدو
بر که بهان نام از ساکنان برج است
و والدین را بهاد نسبت آن یگان
کرده بود در چنانچه در برهم دیورت پورا
و اگر سگبتا این شنی دج است و
حب رواج دهرم شایسته شادی
اوشان بجناب مقدس شده بود
و آنکه مشهور است که جناب سری کرشن
مهاباراج بالولی در سید این مهابار
فرمودندی چنین نیست بلکه کلام بدو
بتاویل است چنانچه در کمال تائیدی او
سید کریشنان نازل شده معنی آن
ظاهر که گوییم هم از عورت نیست
بلکه معنی گوییم شایسته بید است پس
جناب مقدس شان به مطالع شری
باید بروقت تو چه شرف مبذول
میشوند و نه عورت اگر در سر تو خاتم
است و چنانچه معنی عبارت اینکیت
همین است اعتراف ۱۹ - و قدیم
ان می میرد و سبایان جمیع که
دهرم را می گویند روح او را نرود
جمیع می براند و او موافق اعجاز
سزایمید و جواب ازین
چگونه اعتراض بیدیب مینود لازم می
آید و نه معلوم که چه اعتراض است و
چگونه کردن لازم است و آنکه از
شایسته در مشد افنای عالم می گوید
باید دانست که حکا که شایسته را
عالم قدیم است لقدم زمانی چنانچه
فلسفه را همین مذنب است و بر می

که اصل عالم قدیم است و صفات او خارج
است از زمان را چهار دوره قرار داده اند
و بر قیامت که هر یک مبارکی بزیان است
نامند بالاتفاق قایل اند به عمر
مستحق می گویند که در سبب هندوان
بسیار اند که از این پرستش میکنند و
خدا را نمی دانند و از این حاجات میخوانند
لیکن جانداران را پرستش بیجا میخوانند
بمعنی است که جواب فرق نمیدهد و
عراق پرستش خدای کند یک سستی
روپ یعنی و بیستی ظهور است و
بیج موجودی از ان خالی نباشد که وجود
وجودی عبارت ازین است و دیگر
روپ یعنی برتر از همه موجودات و در
الوار او در حالت اول پرستش هر
پاک که منصف است از دینی باشد درست
است و بر تو صفات او هر جایان و
عارفان این عالمی مقام عاقل و عقل
معقول بگویند و اندکس فرق نمیدانند
علاو نمیدارند چنانچه مقرر دانسته اند
معلوم نیست فی مبین و توحید حقیقی
قایل اند بقول سه ستر از انان
و در نیست به یک چشم و گوش را این نور
نیست به تن زیان و جان زن مستور
نیست به یک کس را دیده اند ستور
به اسلامه هم از ما بدست داده اند از راه
خانقاه و مرقده کردن بجز سنگ و چوب
خاک است حاجات میخوانند و آن هم
بیجا اند و خانه کعبه را که از سنگ ساخته اند
و حجره سود و روست از صد افرونگ
سجده کنند و خانه خدا گویند و نمیدانند
که خدا محمد و نیست پس اگر از فاصله
سورافه سنگ سجده کنند که در آن
خانه کعبه است نزد خدا قبول و در خلعت
سجده کردن قرب تر است

زاده مقبول و در اصل عبارت خود
است بقول به هر چه دانا کند جانداران
یک بعد از قبول رسوای به عرض
آنکه مقرر می نویسد که سیارات را پنج
تاثير در عالم نیست که نیست و این پنج
همه از سبب و ازین ثابت می شود که چنانکه
مقرر از دین اصلی خود خبرند است و سبب
خامی مدبر از و بر گشت همچنین از علوم
دیگر هم خبری ندارد و هر که در هر سبب و
بر علم گروهش فلک سیارات را موثر عالم
دانسته اند بلکه از فرستش عالم و فبا بر هر
آنست و سعد و نحس ظاهر تر پس
قول این شخص امی و اثر اضبای دیگر همین
صاحب دستان می گویند که یک در خانه
کعبه بود یک ماه بنایت نیکو بوده بنابرین
انجار است که گفتند یعنی مکان فرورفت
رفته تا زبان گداش گفته گویند که پیوسته
سیا کل سبب را می پرست چنانچه چو الاسود
که سیاکل کیوان است و از زبان ابا
مانده بر جا گذاشت و سیکل دیگر گفت
که اگر بخند شکست و برد و دیگر زهره را
به بنات محراب مساجد ساخته اند
لاجرم محراب مساجد چنان پیکر زهره است
و تعظیم روز جمعه بهین دال است و در
مدینه اگر رسول الله مدفون است یک ماه
بود بنابرین او را مدینه میگویند پس
مستحق را باید که بکتابت و بستان کردن خواندن
آن چند دان که کثرت رجوع کند و
ما سیارگان را خدا تمییز کند که شکر لایم
آید بلکه اجرام علویه را موثر بآذن الله تعالی
میدانیم کسی را که کمتر بر تو عقل باشد
داند که خیرات و صدقه کردن گناه نیست
شاید که در سبب همان چنین باشد که
مهم - بدین هندوان نیست و پنج خدا
باید که از او تا خوانند یعنی نگران و

دوم سبب و دین نیست و چنانکه
جواب این سخن او محقق قبول
باطل است چنانچه شکر کرده که معانی
شعری ای بید آذات حق واحد است
و واجب و علمت العلل عالم است و محیط
زیرین و سبب صرف اعتبار در بید است
شاکر که علم تصوف کرده اند و موافق
ان علم علت و معلول یکست و چنان
بوحث قایل اند که هیچ شیئی از او خالی
ندانند و عالم صورت حق و حق روح
عالم می باشد بقول به آن روح
مجرد که خلق بدان است به کی آتش
آب و باد خاک و وطن است چنانچه چرخ
فلک با من بر جرم که هست پیکر کس
و از ان است که جوای می است آنچه پس
خیال باید کرد که نیک با من وحدت
قایل باشند چطور و خود را زیاده اند
بگویند آری که سخن شناسند و در خط
انجاست و آنکارا نیست و چهار او کار
بندوب نبود شده است بمنزل انبیا
اند که ایند چون برخی موجود را بر نوب
از فروغ قدرت اندازد و شکر نبردی
بخشد و این چنین نفوس کامل را با او
وسیله خاتمه میدانیم چنانچه پیشتر
یافت به اعتراض می گویند که
مقرر می گویند که با تا ناک تو تعریف میخوانند
کرده چنانچه در جنم سانی گفته است که
یا محمد بهنگت اجابین به و نیز گفته
بیان نام خدا و او جان نام رسول و اینجا
کلمه پاره به ناکا جو در گاه پس قبول
پس باید که سنگمان او بدل که خوانند
و نیز از زبان گویند سنگ شکر خوانند
میشود و جواب کلام مقرر باز
لا علمی است که این کلام معصوم با ناکا
نیست بلکه دینیکه او شان بسپارند

و با قاضیان آنجا بحث شد این کلام
از طرف ایشان است باینکه محمد بک
اجامین - بپایان نام خدا داد و جان نام رسول
تجاء کلمه بیره در ناگهان دیگر بپوش قبول شد
و جواب از طرف گور و ناک صاحب
این است که محمد بک گفت نیا شد و تیا
رهی اور ماه و چون عقل و آتیا بولین
بهت دروغ بگوین محمد بپوشی کلمه نیست
پروید و بیک گور و ناک صاحب پر اپت بپوشی
نام در گور و چقبول و سوچون پاوی
مول و پس باید دانست که درین کلام
گور و ناک صاحب انکار یغیر و کفر فی مود
افراد برسد وین بنود کرده است بچنان
گور و گویند بیک بپوشش کمال که بپوشی حق
قیوم است کرده و آنکه از دیوی دعا
خواسته دیوی مراد از قدرت حق است
عبادت قدرت حق شرک و ذوات او
لازم نمی آید بلکه شرک در فهمیدنش است
و اعتراض ۴ - در مذنب بندوان
فرقه بشما را اند مگر فرقه کلان از ایشان
پیر و ان شش شاسته اند و درین شش
شاسته بر صل اصول و مسائل و با اختلاف
است و با وجود این بندوان شش را
ختم می دانند این سخن نزد عقل محال
است و مثل بیدانست شاسته
محتج باینست و بنود ایشان از
خدا اینست موجود نیست و در میان ایشان
حق تعالی را خاف نمیدانند بلکه بیدار
عمال میگویند سوم نیا شاسته و ناک
صدالی است و ادلی انتها و فاعل حقیقی نمی
چهارم است شاسته و این در کمال
موافق نیا شاسته است پنج سائیکه شاسته
که نیا خدا را یعنی شاسته سائیکه بپوش
هر چیز از بیک گور و ناک بپوشش پاتخیل

شاسته و این اکثر موافق سائیکه شاسته
و سوائی اینست ساسته دیگر اند
یکه جین دوم بود و سوم ناستیک
و در هر یک شاسته هر یک بنا علوم شاسته
اختلاف کلیت و جویب باید
دانست بنا علوم شاسته بر دوام است
یکه ذکر واجب بود که دانش اید استی
و وجودش را نهایی نیست دوم متابعت
بیک کلام الهی و قدیم است پس در
مدعارش شاسته اصلا اختلاف
نیست بلکه اختلاف در عقل مقرر آمده
چنانچه میگویم مطابق بیدانست شاسته
عالم از بر و مایا که مراد از حضرت ایزد
بی جمال قدرت الهیت بوجود آمده
و بر یقودات پاک او در میان شاسته
که ذکر از اعمال است مراد صاحبان این
شاسته این نیست که خدا را منظر اند
بلکه عین عدل وجود او بپای تحقیق رسیده
اند و گویند که هر چه سعادت و خوشی
بالسان میرسد نتیجه اعمال او است و
صاحبان نیا شاسته هم آفرینش
عالم از واجب الوجود گویند و عالم را
قدیم زمانی شناسند و اینکه معترض می
گویند بیک بقول صاحبان نیا شاسته
خدا ایزد را نمی آفریدد خود خلق می کرد
و بر مردم کتاب میرساند متان محض است
چون در هیچ کتاب این شاسته این چنین
نکر نیست و همچنین در سائیکه شاسته
بیدایش از پرتی و پور گرفته اند و مراد
از پور که واجب الوجود از پرتی طبیعی
کلیت پس مدعای شاسته یک است
صورت تفاوت دید اصطلاحات است
کسی را که از اصطلاحات شاسته خبر باشد
این سخن بروش شبهه نخواهد بود
اعتراض ۴ - آنکه معترض میگویند

که اگر مذنب بندوان خداست باید که
لفظ خدا عام باشد پس از چه رو
بندوان مردم مسلمانان و دیگر مذنب
بدرم خود نمی آرند برخلاف مسلمانان
جواب بند و دوم خود را پاکترین خدا
فرما موفقی می دانند و ازین وجه از
مذنب دیگر که گفته اند برتری میبخشند
اگر کسی بند و اعمال خلاف حکم برتر
کند او را پاکتری شمارند چه جا را پاکتر
مسلمانان و غیره را بخود راه دهند و آنکه
از عام بودن لفظ باری کلام او است
من از معترض می پرسیم که اگر از لفظ مراد
فیض بخشش و دولت دنیاوی و
رزق ربانی مراد است بر آینه عالم
است خصوص بندوان نیست و
اگر از لفظ او خدا شناسی مراد است
که هر عام نمی باشد بلکه موقوف بر اعمال
یعنی بر بند و عبادت است و محنت بسیار
لذات دنیاوی که در شاسته بیان آن
نموده اند و معترض را قیاس باید که
مذهبی از خدا می باشد حفاظت و تری
او هم از خداست و مردم آند بر
کایه خیال نمیکند که بنود و شاسته
تعدی و ترغیب شخص غیر مذنب خود
آمینند و آنرا تری مذنب خود خیال کنند
بلکه از مذنب دیگر می دانند که مذنبی
که نبوی شخصه از شاسته است و البتة
بودن آن شخص بلست بر غیر یا بجز در میان
بود این ثابت است که مذنب بندوان
خداست بپوشش پیدایش خداست
اعتراض ۴ - آنکه معترض میگویند
که دین بندوان مذموم مگر مذنب باید
بزرگان اختیار کرده اند و جواب
من از معترض می پرسیم که دین پاک
بندوان بر نعم مسلمانان از خداست

است از آن خواب و در این اگر می از
از کلام شاه پیر نصیر الدین محمد اگر شاه
میفرمودند و خود شنید و الا در افراسیاب
عناجی است خاص و ازین رو بنایا شکر
و بر و نماند و ای پستش بر شمرند و کوتاه
بین باید گمانی در افتند عامه بچال نفی
در اصرام این چند نور از نابینای کوچی کنند
و بر بنایش اگر زبان بنهار کشاید اگر زرد
آفتی تر سید سوره و الشمس حیر از یاد رفت
یعنی در سوره الشمس خدا رفت آفتاب
می کند **اعتراف** ۳۲ - بدین
سند و ان نایابی بدو قسم است یکی حقیقی و
دوم حکمی حقیقی مثل بول و بر از و غیره
که اگر بدن انسان و پارچه و غیره از ان ناپاک
شود کاک مالیدن و آب شستن و دیگر
و حکم آن که اگر ان صبح از خواب بیدار
شود و تا غسل نکند عبادت او جایز نیست
و کس هم ناپاکی در دین اینها دیگر است
که اگر کسی حلال بخورد یا بر تکب گناه کبیره و
یا مرده بآید و یا پارچه او پسندند
تمام بدن و پارچه ناپاک شود علی بن ابی طالب
اگر می بیند و ان می خورد سوای دیهونی
و دیگر کسی پارچه بدن ندارد اگر برادر حقیقی
او هم بپاید اگر می پاریخت نزد او رود و خورد
او نادرست شود پس باید دید که دستار و
چار و دیگر پارچات بالائی ناپاک شده
از بدن دور میکنند و دیهونی که در زیر بدن
می باشد و دوم منخرج کجاست هم در ان
جاست و اگر از زمین بول و غیره بر او افتد
بسیار چارچات احتمال زیاده تر است
چرا که دیهونی زمین نزدیک می باشد و اگر
چون **جواب** در دهم باین می خورد ناپاکی
بدو قسم است یکی غریبی و دیگری باطنی باطنی
و نمودن کس با عبادت غریبی و غریبی
نزدیک است از آن غریبی که باطنی است

مالیدن بدست و یا بعد از بول و برار
نمودن و غیره این بر دو طریق حکمی است
یعنی یکم شستن برین عمل نمودن واجب
است و آنکه می خورد و در ذکر دیهونی میگوید
و لیل بر بخیری او است چکر بر زمین را نماند
و شب دیهونی کس باطنی است و ان
دیهونی مثل دیگر پارچات شسته میشود
و بوقت خوردن و یا بوقت عبادت
دیهونی دیگر می کشند و باز چارچات
شسته میگردند پس **اعتراف** ۳۳ - در مضمون است
اعتراف ۳۳ - در مضمون است
چون کعبه نمودن و زمین است و در مضمون
سند و ان چاه متعدد اند که سوای خدا
عبادت و زیارت دیگران در ان میکنند
جواب بنمود خداوند عالم و ان
و محیط بر مکان می دانند و جای که قدرت
الهی افزون یافته معابدشانند بر خلاف
دین اسلام که حضرت پروردگار را می
و ملکین دانند و برای ذات صمدی مکانی
که از خانه کعبه گویند قرار داده میگویند که
اگر مسلمانان برای خدا مکان واحد کنند
پس چرا بر جهت سجده کردن جایز نمی
دانند **اعتراف** ۳۴ -
بدین سند و ان از ولادت و سرگشتن
تمام قوم ناپاک می شود **جواب**
در مضمون اول بنمود چون ایام متعدد
تولید و میات را سوگند قرار داده اند
لهذا عبادات روزمره بموجب حکم بر
شاست در ان روزها منع است بلکه کاف
یا تمام در ان روزها باید نمود و این حکم صرف
برای دولت ان اقوام برای قوم چنانچه که
مستتر من است و مردم دیگر در خانه نهان
طعام نمی خوردند و این در مسلمانان هم روا
است که چند روز از خانه صاف میست
خوردن روانیست پس کلام مستتر من

فصول است **اعتراف** ۳۵ -
سند و ان بوفت از دو اوج آتش که در
نمودند که از گوشتی می بجان در عالم
جهان چکار خواهد شد **جواب**
این سخن مستتر من مضمون است
چون در میان شادی نبود و دیهونی
گواه می باشد چنانکه در زمین شریک
از دو اوج بسیاری مردمان از قوم خود
جمع می شوند و سوای آفتاب چسبند
اشخاص گواه خاص اندکی بر دست
دوم شدت مید خوان و سیم من
شستن و بختین از والدین را می
اینچند کس می باشند و آتش از دست
برای بوم نوشته اند **اعتراف** ۳۶ -
بموجب بنو و شستن
قسمت بر زمین و ابر بر قسم حرام و ابر
و ویش دوم قسم حرام است و سوره
و ابر قسم **جواب** در
حرمت طلب آمده و در نهی کفایت
دهم شستن بر دست حرمت شراب
در جبهه افق تو شسته اند و نوشیدن
شراب باز دین بیدین می شود و هیچ
قاره یعنی بر بخت تبار خوردن شراب
انیت و هیچ گناه زیاده از شراب
خوردن نماند که از آنها ناپاک یعنی ناپاکی
عظیم است چون در دین بخوری و شستن
ایشان قسم از حرم که از اعتدال خواهند
عموما خلاصت و مشرب بنمود برای
اجلا و اما که حکم شنیدن مید و خواندن
ان بایشان نایست مباح و در دهم
شستن خصوص بید بر حرمت شراب
احکام بناگید تمام صادر اند **اعتراف** ۳۷ -
در دین بنمود شرافت با مال
دینست چنانچه بر زمین هر قسم کثافت از
دیگر اقوام مانند و لیش و واد و فصل

جواب نظم بر زبان برینو جایز
ست و کشتن برین گناه که کمال نیک
مقدم بر قوم است چنانچه در سری مست
بهاگوت آمده و همچنان از مقوله مشهور
است و دانی را هم بدیجی - بیکت کری
سوسجی - پس بفرض منقرض بیجست
و بوج **احقر اخص ۳۸**
سند دان برزگان خود مجده میکنند و نیم
عبادت بد دیگران نمودن جایز دارند و
این شرکست **جواب** سجده و
و ستم یک سجده نفی است که پیش ازین
با و برزگان می گویند و دوام سجده عبادت
و صرف جنباب باری باری می گویند پس
شرک است که مرتب بیکدیگر انباشت
و اگر منقرض فرماید که سجده کردن بادم نفی است
باری که فرست **جواب** نقیض کتب
ایشان حضرت آفریدگار چون آدم را
آفرید و بملاک است که سجده کند بر او را
عزیز از بل که مقرب بارگاه صمدی بود و بوج
او ایستاده ترا بر ملاک بود و سجده داشت
بعد از آنکه درگاه و معنوب بارگاه گشت
پس ازین تاج و تیر برین شد و مسلمانان
پس روی بر عقیده عزیز از بل میکنند و آن
اقتدار را بر ای می فرمایند **احقر اخص ۳۹**
۳۹ - قسم کردن بجز نام خدا شرک است
و سب و ان با نام مختلف الاشیا میکنند
جواب اگر قسم بنام دیگر شرکست
پس در قرآن شما که خدا اکثر قسم بنام
سوا از او و ماه و قیام و صبح و شام
کرده است و نیز پیغمبر صاحب نام کعبه
و غیره کرده است همچنان خواهد بود **جواب**
احقر اخص ۴۰ - سب و ان
هم در غایت بزرگ نام گزینش می گیرند و نام
خدا بر زبان می آورند **جواب**
ادب است که چون بارگاه شاهی

مصرف شوند محبت
بارگاه او توسل بویند پس بارگاه خدا که
سلطان الملائکین و حاکم المائکین است
چنان بی توسل و واسطه مقربان حضرت
این عبادت ایشان قبول شود -
قول خودی در چنین راه دوی نشانی
نه نشانی شاه را که انباشتی **احقر اخص ۴۱**
اهم - آنکه مینود بر تعلق مسلمانان با و نیز
عم حرف گیر پس مینودم و خرمایان باطل
و کمن میکنند **جواب** اگر حیدر ارف
و کمن میکنند اما حکم شتر نیست بلکه در
شاستر ناجایز و اگر گوشتی مالکی نیست
بدهرم شاستر جایز نیست مگر رواج ملک
احقر اخص ۴۲ - در و سب می شنید
سری کشن مهادراج پنج شیور ساختند -
جواب در و سبی اصلا همیشه شرک
کشن مهادراج نبوده بلکه از خاندان و
ایشان نبود آن علامه و حضرت را در و
و همیشه در شست دهن بود چنانچه در مهابات
ذکر است پس بحق منقرض مضمون شعاع
صادق می آید پس چه خوش گفت است
سعدی در نه لایحه الایا ایما الشافی
و در کاس و تا و لیا **احقر اخص ۴۳**
۴۳ - سب را و ان برده بود با و
سری رام چند بجای نماند آورده ایم و نیست
است **جواب** سب را و ان است
در شده بود و سایه آن تصویر سب
بود که را و ان برده چنانچه شارح رامان
این معنی را شرح و بیان فرموده و هم در کور
پوران بر او تر کنند و ادبایم رامان از
صاف ذکر است **جواب** برای همین وقتیکه
هلاکت را و ان نصرت لشکا ستیارا آوردند
فرمان دادند که اگر عفت تر است در ش
در شود باز آئی و همچنان گشت آهیم
معنی بران بود که سب را و ان اصلی از ش

بر او ظلم نبارد شود اگر منقرض گوید که اگر
نماند بود و پیغمبر می گویند بی سب
از خدا نماند **جواب** آنکه بقی
از عمر مبارک است **احقر اخص ۴۴**
بود او شاز را بارگاه الهی حاصل شد
و در آن هزار سال ترک سبنا منقضی نیک
اندیشی بود و چون در و سبت که در میان
جنباب ایشان جایز نباشی نمودن کل
بر و دای شود در عرض سعید فرستند
بوجه چار و روز و نمودن فرزند کسی در
حیات والدین در ملک ایشان و
بکی نمودن فرزند کسی بر زمین و زنده
کردن آنرا و همچنان دوباره حیات کردن
ش مقتول را در جنگ لشکا که در رامان
ذکر است درست آید چه حرف از کلام
کور باطنان سب است که با کمال را
قیاس از خود مگر **احقر اخص ۴۵**
۴۵ - کشتن رومی زنا یا فتن و سب
داشت آنها در محط از فوق نداشتند
و برای تحصیل علم بخت گری
کمی موصوف ایشانرا که گاه فرستاد
که گاه و چه چاره اند آنها در محرابه گاه و
گشته خورد و پیش استاد خود آید
گفتند که گاه را شتر خورده ازین معنی
پس گشت یعنی نجات رسیدند **جواب**
باید دانست که در هم شاستر کشتن جهود
و بجان نمودن جانداران کلی ممنوع است
چنانچه از سری مست بهاگوت و دیگر کتابها
صاف ظاهر است و آنکه از در هم شاستر
یا فتن می شود که را گمان پیشین فرمایند
اسب و گا و غیره حیوانات بعمل می آورند
چنانچه قربانی اسب را انوشیروان میکنند
و قربانی گا و را گا و مید و قربانی آدم
نرسید پس چون این سخن از صاحبان علم
شاستر در یافتند کرده شد تحقیق گشت

که اگر در دهرم شاستر آمده است که در
 از کشتن حیوانات تا ویلی است بر
 صفات بهایم کرد و وجود انسان باشد
 چنانچه از کشتن بزرگو سفند مراد است
 بر رفع عادت گوشتی و طغیانه خوی و همچنین
 قربانی گاه و عبادت است از رفع جهالت
اعتراف اصل ۱۵۸ - بنودش
 با باتش دهند و مسلمان خاک جوین
 بدن انسان از خاک فریده باید که بخاک
جواب شک نیست که ترکیب بدن
 از خاکست و انجام هم خاک انجام خواهد بود
 دفن شود خواه باتش در دهنه که از آتش
 سوخته هم عاقبت خاکستر شود و خاک
 انجام دگر از دفن کردن بخورد جانوران و
 مورد رسد و گنده و متعفن باشد و چون
 او را جانوران خوردند زنها بخاکست جانور
 رسد و باز خاک می شود و از آتش
 سوختن همان مراد بنودی حاصل شود
 و اگر گنده بودن و متعفن شدن و بخورد
 جانوران رسیدن محفوظ ماندن این حسن
 است نزد انانی **اعتراف اصل ۱۵۹** -
 تسبیح مسلمان بر یکصد دانه که نام صفاتی
 اله اند باشد و بنده او از یکصد و شصت
 دانه گیرند **جواب** در دین بنود
 نام صفاتی باری تعالی یکصد و نینزده
 انجام و شصت دانه زاید بر یکصد برای
 اینکه اگر سهوا هم بشمارد آن رسد تا
 هم از یکصد کم نباشد بنظر دین
 این دین قمار داده اند و گویند عدد حق
 یکصد و شصت اند تسبیح بنودیم حق است
اعتراف اصل ۱۶۰ - در این
 منقول است که جناب سیری رام چند
 به سوپ کباب خا هر اوان که پیش شان
 آمده بود و در لقمه جمال شده می خورست
 که ایشان بابت خدای خویش از دین

که سیری ملکین شادی ساخته است
 با وصف که ملکین شادی ساخته بودند
 او را با شایده که گوهر زبان را بدو بخش
 آمیزش دهد **جواب** تزیینش
 در رامین در جست که او شان بخرام فرست
 سخن در خراج بکذب نمید بکبر برای
 نقصان خاطر است که کشتن طایفه
 در آن نباشد و از رامین خام که کج بکبار
 مسطور جناب شان گایه کیسه خراج
 نفرمودند و در اخلاق ناصری کتاب
 تصنیف محقق طوسی مجتهد دین امامیه
 است منقول است که امیر المومنین خراج
 دوست بودند با این درجه که اصحاب دیگر
 بر ایشان اعتراض می کردی و عیب میگفتی
 و همچنین در کتاب دیگر آمده که پیش حضرت
 رسالت پیرو زنی آمده گفت که کدام عمل
 تو ان رفت رسول گفت که پیر نیست
 نمیرود و بزنی دیگر گفت که در چشم شورت
 سفیدی دیدم آن زن غضبناک شد
 و چون شورت را دید درست نبود
اعتراف اصل ۱۶۱ - بنود خوردن
 در ظروف سفالین کج بکبار یا دیگر جای
 نه انگار در ظروف رومین را مثل سفالین
 پیدا اند اینجا باعث است **جواب**
 خاصه ظروف رومین و سفالین چنانست
 که نفوذ شئی که در و انداخته شود می کشد
 در دین بنود بدین دلیل که نفوذ لقمه غذا
 که بعد از خوردن باقی ماند میکند دوباره
 در آن خوردن جائز نباشد و این دلیل
 کمال احتیاط و پرهیزگاریست بر خلاف
 در مسلمان که پس مانده غذا بجای نماند
 دیگر جائز دانند و از آن که ایهت نه برند
 پس هر که لوی از انسانیت و لطافت
 طبعی باشد بر آنکه عقل اقتضا میکند
 و منع خوردن در ظرف رومین بدین

بنود برای آنست که در علم کیمیا مقرر است
 که فلزات را منی باشد که چون آن فلزات
 که باید زراحم و لقمه گردد پس رومین را
 که از زراحم است بر من مقرر کرده اند
 از آنکه سیدانند و من را جز نام مقرر
 کرده اند بنود و ظروف است می خورد و
 نوش جائز ندارد **اعتراف اصل ۱۶۲**
 بنود سجده به شصت کنند و صورت سیری
 را عبادت دانند و عبادت خدا یکی از عبادت
جواب اعتراف من مقرر است بر سجده
 او که لوی صحبت کنند به شصت و عبادت
 باطل است زیرا که مسلمانان هم خدا را
 سجد نمیکنند بلکه بجانب خدا سجده می کنند
 از سنگ است و شصت و صورتی دارد چه اگر
 سجده خدای بود منحصر و مقید بکعبه
 نمی شد بلکه به جانب سمت بیت عباد
 خدا بدل می آوردی و سجده می کردی
 بر تو از عقل دارد و اندک مسکن خدا خانه
 کعبه نیست در نه ظلت باری تعالی کمین
 و محدود است و اهل تشبیه و تمثال
 روضه و دلیل و سر امام صاحب طیار
 کنند و بان نیازی دارند **اعتراف اصل ۱۶۳**
 بنود آتش را از انوار این و همچون
 دانند و عبادت آن کنند **جواب**
 در قرآن مسلمان آمده که بر کوه طور دیدار
 خدای حضرت موسی به صورت آتش رویا
 پس ثابت شد که نور خدا آتش است
 و لعل مسطور نظم نام مسلمانان را باسی
 که باشد در نه بی باغ کدای بر کلام خدا لازم
 آید **اعتراف اصل ۱۶۴** - بنود
 به تناسخ اند و این راست نباشد
جواب باید دانست که سیدنا
 از امهات مایل حکمت و تحقیق حق
 باس موقوف است بر بسطی وافی و شری کافی
 که این مختصر گنجایش این را ندارد

بهدر رسد دیگر کسی به تحقیق دست نیاید
در تحقیق این مسکن شرف نوشته اند
بگویم بجز این معنی
که شوق تحقیق داشته باشند چنانچه
آن کنند **باب دوم** در بیان
چند برکت مسلمانان مشتمل بر
اگر بر کفر نمی خواست که کفر را در اختیار
دین و ملت دیگر بفرساید اما چون درین
عصر ب مسلمانان در خدمت دین هنوز
لی غایب زبان کشاده بانه آن بر حقیقت
و غیره بنده بقول محض دارد و گویند
ازین که بسیار و یک از بزرگواران نویسم
و افسوس که ناچار قلم باین رسید و درین
کجا و این که ازین که از بزرگواران
مستقر فی شریعه و لازاری روان داشتند
نامش را آتش خیمه ساخته و دره گلوخ انداز
را یاد آتش شمشیر **فصل اول**
در عقاید این قوم ب نسبت حضرت
پاری **عقراض اول** بدانکه
در کتب خود قابل اند بر ویت یعنی در یاد خدا
رویت مستلزم جهت است و جهت
جسم پس بدین مسلمانان حضرت چون
جسمانی باشد و چون جسم جسمانی
مکه و وفاتی بود و این عجیبه است
باعتبار آنکه حق تعالی را جسم و جسمانی دانند
عقراض دوم پوشیده مباد که این
بوجود دید به چون خدا اقرار دارند
که آن خالی از اقرار جسم نیست و هم در
کتب حدیث در آمده که اهل بهشت را هر
جمود و یاد خدا حاصل آید و نیز از آیه
خیر طبعه لا دم بیدی الی عین صبا
یعنی خیر کردم گل آدم را بدست خود چیل
روز همین معنی مشهود یافته می شود و نیز
در قرآن آمده هر که فواید بیدار و این
بزرگوار است راست

بمالید ازین مسلمان بود و بار دست
چپ بر او گذاشت از دو کافر و بیست
و گویند چون حضرت رسالت پناه به
شناخت بر فاصله دو گمان که آن را قاطع
خود نه نشسته سخنان با حضرت باری کرده
ازین حدی و جهت که لایب خاصه جسم
در ذات الهی یافته می شود و در دسترس
برده بر آمدیم سیج به پیغمبر داد و خامی
در انگشتش بود و روایت کنند که چون آن
آدم را بیا فرید دست خود بد و نموده فرمود
که ازین دو هر که خواهی گیر آدم بدست
گرفت و دید که در حضور آدم و در پیشش
بود و عمر بر یک نوشته بود که را عقل الهی
بین باشد ازین که ام که هر چه بیشتر است
که واجب را چون ممکن می شمارند و می دانند
که دست و بازو آنها حیوانیت است و حقا
قدوسیت **عقراض سوم** جماع
متکلمین اهل اسلام اعتقاد آن دارند که
صفات حضرت آن زاید بر ذات اند و اما
قسمت ساری تقدس را با لا شایسته مکان
و اینها بید و گوهر کثیرا چون نایبایان کور
باطن بکشف و نیز می سرانید بر ابطال
این معنی یعنی بدلائل حکمی می پردازم که اگر مدعا
حضرت باری زاید بر ذات بودی هر آینه
ممکن شدی چه بر چه غیر ذات واجب است
ممکن است و ممکن نیست که محتاج بسوی غیر
باشد پس صفات باری هم محتاج خواهند
و آن غیر ذات واجب یا غیر ذات اگر غیر
ذات اوست لازم آید که واجب در صفات
خود محتاج بغیر باشد و اگر صفات
محتاج ذات اند لا محاله پیدا شده باشند
از و پس علم و قدرت و اراده باری که از
صفات او تعالی اند یا بی علم و قدرت و اراده
و یا بی علم و قدرتی دیگر که سرشته است
می کشد و این هر دو محال پس صفات

بر ذات بودن نیز محال خواهد بود
عقراض چهارم بدانکه بقیه
فرقه از سنت جماعت اند عقلی شافعی
و مالکی و اصحاب صفیان و صوفی و اشعری
را بهیچیکر آنها را مجسمه خوانند و آن عقیده
دارند که هر چه موجود است او را جای و مکان
ناگزیر ازینجا است که حضرت آفرید که عالم
بر عرش نشسته آید باری بگری نباده و
چون آدم را آفرید بدن خواست آینه بدست
آفرده بر صورتی خود ساخت انیت
منعنی خلق الان ان علی صورتی در کتاب
فقه که در مذنب حنیفه تصنیف امام بزرگوار
است نیز آمده که لابد حضرت سبحانه و تعالی
باید **عقراض پنجم** راقم الزمان
یکی از مشایخ کبار اسلامیه شریفه ای که در
کاست لکبه عبارت شده که در دین
اسلامیه مذنب حنیفه که از امام دین است
منقول است که خدا تعالی به یکل جوان
رعنائی بود دراز کمال و خرسوار شب
جمود در مسایب سوری خبر بس در آید لهذا
مسلمانان آن فرقه لکبه جمودانه جو دکاه
در مساجد نگاه دارند تا خرسواری خدا
بجور و مودات حاصل آید و نیز در
مذنب امامیه که روایت که آخر اعلی ای
گویند و آن فرقه حضرت علی را خدا دانند
و بجز حضرت علی خدای نه پندارند چنانچه
ساکنان ممالک هر چه سید ازین فرقه
باشند و مسلمانان تمام آنرا عزیز میدانند
و ریشه کردن ایشان را و استناده حاد
بن سید منگو بدید که حضرت آفرید که بزرگوار
عرفه بر شتری است به جامه زرین در بر
پرده بسیر عالمی در آید **عقراض ششم**
در حدیث پیغمبر آمده
است که امت من هفصاد و ست فرقه
باشند که هر یک از آن یک فرقه نامی باشد

دیگر خفتاد و دو و ناری قرقه ناجی تا حال
مشتخص شده سنی می گویند که قرقه ناجی
من ایام و شیوه گویند که از قرقه ناجی مراد
اصل آنست که است ازین شک نیست که در بقا
و نشسته حضرت سلمان بقول پیغمبر صاحب
بقا دو دو حقه ضرور و بیکان بدو رخ
خواهند پیوست خواه عل نیک شسته باشد
خواهد بدو دیگر قرقه تا حال مشتخص شده
یکی پیشتر خواهد رفت کسی را که اثری
از عقل باشد بداند که در دین مسلمانان
چه قباح است هر کس را در بجا نشسته
که بقول ایشان یکی بر عقده محض است
نه بر اعمال نیک و عمل نیک و دیگر در
انجوائی این حدیث پیش ایشان می
بوده و بین تفاوت راه از جاست تا
یکجا و حال که در مذنب نبود و اخل شدن
بدو رخ و بهشت حضرت بر اعمال است و
درین مقام دو اعتراض وارد شوند اول
اینکه جزای اعمال اخل گردد دوم بی انصاف
و جبر حضرت باری تعالی ثابت باشد
اعتراف اصل هفتم در دین اسلامی
مستتر است که چهار امام باقی آید مذنب بوده
و نزد مسلمان هر چهار مذنب بر حق اند
امام شافعی و امام مالکی و امام حنبلی و امام
حنفی و قول ایشان متباین و متناقض
میکردند که شکی و احد مذنب امام شافعی
حرام بوده است همان در مذنب امام
مالکی حلال پس ازین ثابت شد که تا
حال حرام و حلال شیه و در دین اسلامی
تحقیق نشده بلکه مشکوک است
اعتراف اصل هشتم چون پیغمبری
حضرت رسالت ناه قرآن و دلیل بگردد
دلیل بر اثبات قرآن قول پیغمبر صاحب
پس درین دور لازم می آید و آن نزد
حکمای باطلست **اعتراف** اصل نهم

اسلامیه متفق قرار از مسو است پیغمبر صاحب
می شمارند و این سخن است خلاص
علم حکمت چیر که قرقه نیست علوی و
واجرام و باطل افلاک و انجم صفا قابل
خرق و الیتام نیستند چنانچه این معنی نه
بسیاری از دلایل علمی بگشاید
که ذکر آن درین مقام طولست
اعتراف اصل دهم میگویند که حضرت
رسول الله بالاتر از افلاک و کائنات امکان
خوانند و بهت و با خدا سبحان پیوسته
نمیدانند که فلک محدود جات است
یعنی بالاتر از افلاک جتنی نیست و نیز
بفاتیحه منزله و معالیت بمقتضای
و مجلس نمودن حقیقه بعد از عقل خود
بود و عجب تر اینکه گویند پیغمبر صاحب
یواسپ سوار شده از افلاک گذشت
اعتراف اصل یازدهم بر زمان آغاز عالم و آدمیان
که مسلمان بران قابل اند آنکه بر انواع
اسلامیه رقم شتبار دارد که آغاز آدمیا
را بهت هزار سال تقریباً شده هرگز
شایستگی عقل قبول ندارد چنانچه از دستهای
فروع جهان افروز خرد و مددکاری علوم
معتبر و خیرهای متعدّد مانند سداست
که بنای قواعد نجوم و احکام و ارماد بران
است پیدا است در زمان پیدایش
بسمدر وسط و خاصه و تقویم و اوج و
چون برات سید بسیار در نقطه اول
حاصل بود آغاز آفرینش است چنانچه
بنای سداست در استخراج انجمه اعمال
موقوف است و گویند چون اقران
آنها در نقطه آخر حوت و خروج یابد در
پیدایش انقلاب و دهر و مبدرو
شنای آنرا از روی چهار هزار و شصت
و بیست هزار سال شمسی یافته
اند و آنرا کلب نامند چنانچه تا حال

یک سده یک هزار و نهصد و سی دو سال
شمسی
و بهتاد و دو هزار
و نهصد و چهل و شصت هزار و نهصد و دو
سال از آن سپری شده است
فقط و اوجات و چون برات را حضرت
الطاهر متخالف یکدیگر رصد کرده اند
تا هر کس را از روی حساب فقط اوج
در عقد بین با ندراس زمان قبایل
است حکما و متقدمین چون خطابین و
فرسیان بران اقرار دارند و حکماء و
که بهتلاقی افکار تحقیقات تازه بروی
کار آورده اند از روی علم حوالوی بهم
ثابت نموده اند که آفرینش عالم و آغاز
آدمیان و زمان بسیار و عمر حدیث بسیار
شده و در تصانیف شیخ ابن عربی
و شیخ سعد الدین جموئیکه از کبار اولیا و
اعاظم اهل کشت و وجدان در شرح
روزهای الهی و روزهای زمینی منقولست
که هر روز زمانی منتصن هزار سالست
هر روز الهی مشتمل بر پنجاه هزار سال و شصت
هزار سال و فیض آفریده که در تاریخ خطای
جنانست که از ابتدای عهد آدم الی الان
تا این زمان که مقتصد و سی و پنجم چهل
و بهت صد و شصت و سه هزار و
نیم هزار و بهت صدست و بیرون پیش
ایشان ده هزار سالست و مثال این
روایات و حکایات گوناگون در سحر
آباد قدرت الهی و در نیست که صورت
صحیح داشته باشد و آدم بسیار بطور
آمده باشد چنانچه از امام جعفر صادق
علیه السلام خبر است که پیشتر از آدم گرد
ماست هزار هزار آدم بوده اند و شیخ ابن
عربی می فرماید که در نیست که بعد از آدم
که بهت هزار سال باث و مدت دور سلطنت

سبب است نسل که منقطع شود
 و آدم دیگر خلفت وجود پر شده
 احقر اصل بان بودم چنان بزرگوارند
 اکنون حضرت آدم دید که عمرش بزرگوار
 و عمر فرزندش که داد و نام داشت صد و
 چهل سال بر دست حضرت شیخانه تعالی نوشته
 است پس التماس نمود خدایا عمرم بزرگوار را بیا
 پاسخ آنکه که عمری از عمر خود بدو بخش آدم
 گفت که چهل سال دادم و چون او را احتضا
 رسید آدم از دادن عمر خود منکشت و از
 همان روز قمار و گواه مقرر شد که این
 حال نبی است به احقر اصل زوادم
 گویند که روزی حضرت رسالت شاه نماز نمود
 بعد از الحمد سوره و التمجید خواند و چون برخاست
 رسید و التمجید و التمجید و مناتش نشد
 الاخری میگیا بر زبان شان گذشت که
 مسلمانان تنگ انفراتیق العلی ان شفا عتین
 بجای یعنی این بتان مسجد بزرگوارند بر شفا
 شان امید دارند پس ازین ثابت شد
 که پیغمبر صاحب شفاعت از بتان میجویند
 باز بر مسلمان فرموده پیغمبر صاحب در تقسیم
 بتان حق نمیدارند و آنکه مسلمانان بگویند
 که شیطان بر زبان شان گذرانده بود و ازین
 سبب احقر اصل لازم می آیند اول اینکه انفر
 اتیق العلی بر نعم شاکر است و کفر گفتن
 بر او کفر است و دوم قول رسول الله
 است که از نماز هیچ چیز نزد یک تر بخدا
 نیست پس جایگزین رسول علیه السلام را
 شیطان در وقت نماز کفر بر زبان اندازد
 و می تواند که باوقات دیگر همچنان شده
 باشد و نیز دیگر مسلمانان را چه حال خواهد
 بود سوم بقول شافعی فرموده رسول الله
 که ابله ایست که عمر بزرگوار را بدین
 اند که عمر را از پیغمبر صاحب منقطع بزرگوار
 احقر اصل نسیم و نسیم از مسلمانان

عبد الحمید روایت کنند که از عمر خود
 معنی این آیت و از اخذ متاق ربکم
 من حق آدم من ظهورم ذریتم و اشهد
 هم علی انفسهم است برکم قوالا بلی او گفته
 که از پیغمبر صاحب معنی این کشیده ام که چون
 حضرت جل شجانه دست خویش بر آدم
 نهاده که رویت آفرید برای بهشت که یقیناً
 به بهشت روند و فرقه ساخت برای دورخ
 که ایضا بدو زج باشند همین است مراد
 از اصحاب الیمین با اصحاب الیمین و اصحاب
 الشمال پس این به ثبوت انجا سید میگیا
 خدا دوم جبر در ذات و عیب بودن زید و
 عبادت و اعمالهای نیک به احقر اصل
 چه با هم چون ادای کردن نماز و
 مسلمانان زنده عبادات است و غیر این
 از کلام محقق طوسی که در سیاست مدنی
 است آمده که حضرت رسالت بنیاه نماز
 جماعت برای تالیف قلوب و انتظام
 ظاهری مقرر کرده است تا مسلمانان را محبت
 یکدیگر آفریند و کسان کسان شهر هر روز در
 مسجد ملاقات یکدیگر سازند و نماز جمعه
 برای جمع بودن ساکنان تمام شهر و نماز
 عید برای فراهم آمدن کسان قریب و
 و حوالی شهر در مسجد گاه و محلت نمازی
 از نماز تالیف قلوب یکدیگر و ملاقات ایشان
 و محبت پیدا کردن است که در انتظام ظاهر
 البیق و النسب سبحان الله ازین روشن
 شد که عبادت مسلمانان برای دلفریبی
 انتظام دنیا و نیست نه برای معاد و تر خدا
 خدا به احقر اصل ما نیز و هم در تب
 است که علما و این طبقه در ذکر این پیغمبر خود
 نقل کنند که او گفت ساره خواهر من است
 حال آنکه زانش بود و گویند که او گویند که
 می برستی و شک دوستی در آنکه خدا قادر
 است بر مرده زنده کردن یا نه برای

همین گفت رب ارنی کیف یحیی الموتی
 قال اولم تو من تعالی بلی و لکن لیطمین قلبی
 یعنی بنامین که چگونه مرده زنده کنی خدا گفت
 که تو ایمان نداری او گفت آری مگر برای
 تسکین دل می خواهم پس علاوه اینکه او
 شک داشت و محض دروغ گفت در علم الهی نیز
 نقصی وارد است که چون حضرت آفریدگار
 را علم الیقین به جبر از ایمان خیری نیست
 احقر اصل سنا فرمودم در قرآن
 که آنرا کلام خدا دانند آمده است که اگر
 نیکی و خیر بر خلق صادر می شود و در عالم آفرین
 خیر بطوری آید از جانب خداست و آنکه
 شر و بدی می شود از جانب شیطان پس
 بودن دو خالق نزد ایشان ثابت است
 مشرکند و بقول این طبقه خدا را اختیار
 نیست که شیطان را مقرر کند و او را
 چه عقیده به احقر اصل بهر تقدیر
 در طبقه اسلامیه مقرر است که در آیات
 قرآن که از زبان پروردگار در کلام ربانی
 بعضی ناسخ و بعضی منسوخ اند و ازین
 ثابت شد که نزد این طبقه علم و اراده
 خدا قدیم نیست بلکه حادث است آنچه اگر
 ایشان علم الهی قدیم بود پس صفت
 علم قدیم آن نیست که حالت منظره در آن
 باقی نماند و علم زمانه ماضی و حال مستقبل
 او را در آن جدا حاصل باشد و اگر همچنان
 است ناسخ و منسوخ در کلام خدا نیست
 نیست و درین دو شبهه وارد اند یا اینکه
 طبقه اسلامیه علم خدا قدیم نیست چنانکه
 ذکر کرده شده و یا اینکه قرآن کلام خدایت
 و در رب بنود که کلام ربانی است اصلاً
 ناسخ و منسوخ نیست چنانچه در قرآن
 لول الفضول ذکر درین باب می شد آنحضرت
 که امام فضیلت بر سر و جان شجاعت در
 داشتند فرمودند که بنده هیچ وسیله را از

مگر زینت گفتیم که در سبک با عقدا و بنو
کلام ربانی است بهر کلام است یکبار
کلمه را در سبک و در پیش خود سر داده خند
سرت زرد که چون چرخ است که سبکی
را میخند او تا یک خند داشته و سبکی
که شش بهان را چ بسیار خند کرده و عشر
و دوست بودند جواب دادم که حضرت
ایچو جواب شد اینجا کلام از کلام ربانیت
چه جای آن ازین ناخ و منسوخ بود
در احکام بید ثابت نشده گفت من
میدانم که سبک بود ساحت ایشان
صدا در شده عرض کردم که حضرت بید
پیش از ایشان بوده است در حقیقت
این حال با یک فقهی معنی دانی کلان تران
این فرق که مشبه فیضایل اند است و این
حکایت در حق ایشان صادق و لایق بقیم
که از طب جهان خوانده گفت گستان و
بستان و در نا و دشمن چو تارخ دان بود
چرخیدم از وی که سبک که بوده است گستا
و گر گین گفت این گناه که چرخ سیدی
از من بود در خراسان و بلغار و چین
فصل ۲۰ سبکی بر چند اعتراض
دیگر **اعتراض اول** مسلمانان
حلال عورت جایز دارند و آن این است
که اگر کسی ازین فرق خود را طلاق بد
و باز نکاحش کند بخت باید که عورتش
چندی ببرد بگانه آمیزد پس سی را که بوی
از آن سبک است داند که اینچه بی شری
است **اعتراض ۲۰** متعبدین
مسلمانان مخصوص تشبیه جایز و درین
چند قباحیت اند العاقل یکتفی اشاره
اعتراض ۳۰ اسلامیه زن عمو
و مامون که بمنزله مادر است نکاح آرند و
حلال شمارند و همچنان دختر عمون و
مامون که همشیره است به عقد نشند

و سبک یعنی زن و فرزند بعد از مردن فرزند
حلال دارند اینچه حکم خلاف است
اعتراض ۴۰ سبک سبک سبک سبک
بعد رفع حاجت دست بجاکش و بید
و همچنان باب نجس آلوده دارند و
و بار بجاکش تلبدن و طهارت و زدن
استغاثی دارند و این محجبا بکلیت
اعتراض ۵۰ فرق مسلمانان
یک مسو که یکصد ماه و سال نگذارند
و آنرا ناپاک شمارند و کرده مردم
آیند همان یک را بکار آرند پس آنچه
که است **اعتراض ۶۰**
باید دانست که بنود حکما و محققین علاوه
تعلیم که آرند و اقوال و تحقیقات شال
زبد و عوام مض سحالی و عمده رموز اسلامی
بیدارند خلاف اسلامیه که گرفتار جمل ابدی
اند و کسی که ازین شان بی تحقیق بود
او را خطاب گویند و افسار گفت
دل نمیشد اینجا چه شهاب الدین بگری
که از فضلای کبار و علما و انداز این طبقه
بوده **اعتراض ۷۰** فرق اسلامیه به قتل رسانند
و حیثیت که بر سر شیخ الرئیس از دست
این فرق نرسیده پس ثابت شد درین
و آیین گروه تحقیقات از علوم اعلی و
حکمت الهی پسند نیست و بوی از
حقیقت نه فریز چنان حکای کمار بر
اطهار ملاست نکروی **اعتراض ۸۰**
مقیدان دهرم بنود آنکه اولیا بر کس
صاحب کشف و کرامات بوده و حقیقت
حق رسیده تجردی از تعلیق و اطلاقی از
تقید پیدا کرده اند آنرا بزرگوارش
پندارند و بر رسیدن بمعانی کلام شان
از خواب بیدار شوند و اسلامیه
را که بوجدت الهی و حقیقت ناقتنای
رسیده ملک سالک تجرید و عابج

شعراج تو جسد شده اند چون حضرت
شخص شریک در منصور و سبک در لغو
گویند گون گرفتار کرده اوست بی پایان
رسانیده اند حال که مولوی صوفی در
مدح شمس تبریز گفته است شمس تبریزی
که نور مطلق است نور حق است و زوال ندارد
حق است به این تحقیق گشت که خدا
مخالفت کلی به عقاید و شریعت ایشان
دارد و جمل و بیچاره غلبه ملت و دین داری
خیال کنند **اعتراض ۸۰**
دین بنود آنکه عارفان و اولیای شده
اند و علما و فضلا بوده همه مدد دین
در سوم و برین بنده بر خلاف دین مسلمانان
که اولیا ایشان و حکما دین طبقه اکثر
شریعت محمدی کار بند شده و مسلمانان
آنرا الزام کرده گشتند ازین تحقیق
شد که شریعت مسلمانان مخالف شریعت
این دین چون و حکمت و آنکه نزد این گروه
کفر است عبارت از موفقت حقیقی و
حکمت الهی است **اعتراض ۹۰**
در دین مسلمانان شنیدن شعاع و سبک
کفر است و زبد سالکان مراحل حقیقت
و عمده ناسکان مشایخ طریقت شیخ سید
حشتی که از اولیا کرام بوده این را
نهایت پسند می فرمودند و این عقیده
مطابق مذہب بنود است که سالکان
طریقت این فرق سرود و شعاع را پسند
می سازند و عمده عبادت تصور میکنند
چون به دل شکنی احدی کار نیست
لیندا از خود گفتن سزاواره اما هر چه
در عقاید دین ایشان در کتب دینی
اسلامیه در جنت بلاکم و کاست درج
سیکنم و معنی آن در فارسی اینست
دین پروری و عقیده این طایفه از علمای
باشند و دیده الفافات بینا گرد و آن

